

درس هفتم

عنوان: باران محبت

محتوا: متن، تصویر
 درونمایه: آفرینش انسان
 قالب متن: نثر بینابین

قلمرو فکری

- ۱- دریافت مفهوم و پیام متن درس
- ۲- بازگردانی برخی از عبارات به نثر امروزی

قلمرو ادبی

تشخیص آرایه‌ها (کنایه، تشبیه، تلمیح، تشخیص، جناس، مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

شکل و جایگاه همزه در زبان فارسی

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات منثور غنایی (مرصاد العباد) (علم)
- ۲ خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۳ تفکر و تعمق در آفرینش انسان و باور قلبی پروردگار (باور و ایمان)
- ۴ توانایی درک مفاهیم و معانی متن درس (عمل)
- ۵ کاربرست برخی از آموزه‌های قلمروهای زبانی، ادبی و فکری در متن درس (عمل)
- ۶ شناختن برخی از واژگان مهم املائی و دریافت معانی لغات مهم درس (علم)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های بارش فکری، تدریس کارایی گروه، تدریس بحث گروهی، تدریس پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب مرصاد العباد، انتخاب آیات قرآنی مرتبط با متن درس، استفاده از لوح‌های فشرده صوتی و...

منابع تکمیلی

- ۱ ارزش میراث صوفیه. عبدالحسین زرین کوب. ۱۳۴۴. تهران: آریا.
- ۲ پیوند سیاست با عرفان در مرصاد العباد نجم‌الدین رازی. جهانگیر صفری و ابراهیم طاهری. ۱۳۸۹. نشریه مطالعات عرفانی. شماره ۱۲. صص ۹۹-۱۲۰.
- ۳ جامعه‌شناسی ادبیات صوفیانه. مهدی شریفیان. ۱۳۸۶. همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- ۴ شرح اصطلاحات تصوف. صادق گوهرین. ۱۳۶۷. تهران: زوار.
- ۵ عرفان و سیاست. حمید پارسانیا. ۱۳۸۶. قم: بوستان کتاب.
- ۶ مرصاد العباد. نجم‌الدین رازی. به اهتمام محمدامین ریاحی. ۱۳۸۳. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۷ مقایسه اندیشه‌های عرفانی خواجه یوسف همدانی و شیخ نجم‌الدین رازی، دکتر علی مؤذنی. ۱۳۸۱. نشر مجلات دانشگاه تهران. دوره ۱۶۴. شماره پیاپی ۱۰۰۸. صص ۲۹-۱۷.
- ۸ مقدمه‌ای بر عرفان و تصوف. ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۲. تهران: سمت.

باران محبت^۱

حق - تعالی - چون اصناف موجودات می‌آفرید، وسائط^۲ گوناگون در هر مقام بر کار کرد.^۳ چون کار به خلقت آدم^۴ رسید، گفت: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ»^۵ خانه آب و گِل آدم، من می‌سازم. جمعی را مُشْتَبِه^۶ شد، گفتند: نه همه تو ساخته‌ای؟

گفت: اینجا اختصاصی دیگر هست که^۷ این را به خودی خود می‌سازم بی واسطه^۸، که در و گنج معرفت^۹، تعبیه خواهیم کرد.

پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل برفت، خواست که یک مشت خاک بردارد، خاک گفت: ای جبرئیل چه می‌کنی؟ گفت تو را به حضرت^{۱۰} می‌برم که از تو

۱- این متن از ص ۶۸ (باب دوم، فصل چهارم) مرصادالعباد به اهتمام محمد امین ریاحی انتخاب شده است. پیش از این نیز درس بیست و سوم ادبیات فارسی^۳، شاخه نظری به استثنای رشته ادبیات و علوم انسانی بوده است.

۲- قلمرو زبانی: وسائط: (وسایط) ۱- ج واسطه. در تداول فارسی ج «واسطه» گرفته شود. ۲- در اصطلاح تصوف، اسبابی که به تعلق کردن آن به مراد رسند... (فرهنگ فارسی، وسایط)

۳- قلمرو فکری: در هر جایگاهی و رتبه‌ای که می‌آفرید از انواع موجودات، از اسباب و واسطه‌های گوناگون بهره گرفت. (مراد این نیست که حق تعالی در آفرینش موجودات، نیازمند اسبابی است بلکه منظور صورت و شیوه آفرینش است که حق تعالی بدان گونه آنها را می‌آفرید و شیوه آفرینش انسان البته با همه آنها متفاوت بود.)

۴- قلمرو زبانی: آدم: «در اصل کلمه عبری است به معنی خاکی یا سرخ رنگ» (دایرةالمعارف) آدم طبق نص قرآن مجید و کتاب مقدس نخستین انسانی است که خداوند از خاک آفریده است. (آل عمران، ۵۹ و سفر تکوین، باب اول، ۸۰) «وی را از آن رو آدم خواندند که از «ادیم» زمین یعنی روی زمین آفریده شد.» (تاریخ کامل ابن اثیر ۲۹/۱)

به القاب و اسامی گوناگون خوانده شده است: ابوالبشر، خلیفه الله، صفی الله، ابوالوری، ابو محمد، معلم الاسماء. (لغت نامه) در پیامبر بودن او میان مفسران بحث است ولی اشارتی در قرآن مجید هست که بعضی دال بر پیامبری او گرفته‌اند. سورة بقره، آیه ۲ (نقل از حافظ نامه، ج ۱، ص ۱۴۴)

آدم از خاک است: تراب: نُطْفَه: عَلَقَه: مُضْغَةٌ مُخْلَقَةٌ وَ غَيْرُ مُخْلَقَةٍ. / خاک: آب نطفه: خون بسته: پاره گوشت تمام و ناتمام. نیز ن. ک. آیه ۵، سورة حج/ ۲۱. / سُلاَلَةٌ مِّنْ طِينٍ: نطفه: علقه: مضغه: عظام: لحم: خلقاً آخر. / گل خالص: نطفه و در جای آرام (رحم): خون بسته: گوشت پاره: استخوان: گوشت: خلق تمام (مومنون، ۱۲/۲۳ و ۱۳ و ۱۴)

۵- سورة ص، ۳۸، آیه ۷۱. می‌خواهم بشری از گِل بیافرینم.

۶- قلمرو زبانی: مُشْتَبِه: اسم فاعل از ماده اشتباه. «آنکه در اشتباه است... در تداول جملاتی نظیر «فلان امر مشتبه شده» به صورت اسم مفعول به کار می‌رود در صورتی که در عربی نیامده است. (فرهنگ فارسی، مشتبه)

قلمرو ادبی: خانه آدم: استعاره از جسم و قالب انسان /

۷- قلمرو فکری: گفت اینجا اختصاصی دیگر است که اگر آنها به اشارت «کُن» آفریدم این را ...

۸- قلمرو فکری: این را تنها و تنها به دست خود و بی واسطه می‌سازم.

۹- قلمرو ادبی: گنج معرفت: اضافه تشبیهی. این اصطلاح از کلید واژه‌های درس است. / قلمرو فکری: گنج معرفت، فلسفه

حیات را با خود دارد؛ یعنی ما برای «معرفت» شناخت» امکان حیات یافته‌ایم.

۱۰- قلمرو زبانی: حضرت: حضور، پیشگاه، درگاه (درگاه باری تعالی).

خلیفتی^۱ می‌آفرینند. خاک سوگند برداد به عزّت و ذوالجلالی^۲ حق که مرا مَبَرّ که من طاقت قُرب ندارم و تاب آن نیارم؛ من نهایت بُعد اختیار کردم که قربت را خطر^۳ بسیار است. جبرئیل چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت^۴. گفت: خداوندا، تو داناتری، خاک تن در نمی‌دهد.^۵

... عزرائیل پیامد و به قهر، یک قبضه^۶ خاک از روی جمله زمین برگرفت بیاورد آن خاک را میان مکّه و طائف فرو کرد؛ عشق حالی دو اسبه می‌آمد.^۷

جملگی ملایکه را در آن حالت، انگشت تعجب در دندان تحیر^۸ بهمانده که آیا این چه سرّ است که خاک ذلیل را از حضرت عزّت به چندین اعزاز می‌خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزّت و کبریایی، چندین ناز می‌کند و با این همه، حضرت غنا، دیگری را به جای او نخواهد^۹ و این سرّ با دیگری در میان نهاد.

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سرّ ملایکه^{۱۰} فرومی‌گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^{۱۱} شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک، چه کارها در پیش است؟ معذورید، که شما را سر و کار با عشق نبوده است.^{۱۲}

۱- قلمرو ادبی: خلیفت: جانشین. تلمیح دارد به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً».

۲- قلمرو زبانی: ذوالجلال: صاحب بزرگی و شکوه.

۳- قلمرو زبانی و فکری: خطر: دشواری، آسیب، بیم از بین رفتن. / را: فک اضافه: خطر قربت / چون طاقت قرب ندارم بنابراین درگاه حق تعالی برای من سخت و دشوار خواهد بود و بیم نابودی است.

۴- قلمرو فکری: جبرئیل چون ذکر سوگند شنید...: در تحلیل این نکته باید دقت کرد که ملائک مقرب خداوند به تمامی، وجودی پاک دارند و به اصطلاح ناخالصی ندارند و نمی‌توانند که داشته باشند که از عنصر و گوهر پاک ساخته و آفریده شده‌اند؛ بنابراین دروغ و هر آنچه مظهر پلیدی و ناپاکی است برای آنها نامفهوم و غیر قابل پذیرش است. با توجه به این شاخصه، چون زمین او را سوگند می‌دهد، و سوگند هم برای او مقدس تعریف شده است، پس نمی‌تواند از سوگند زمین برگردد. نکته دیگر، مقدس بودن سوگند در باور ماست که شکستن آن گناه و بزه نابخشودنی است.

۵- قلمرو ادبی: تن دادن: کنایه از تسلیم شدن، پذیرفتن.

۶- قلمرو زبانی: قبضه: آنچه را با انگشتان یا مشت گیرند؛ یک مشت از هر چیز؛ واحد طول، مشت. هر گز ۶ قبضه و هر قبضه چهار انگشت است. (فرهنگ فارسی، قبضه)

۷- قلمرو ادبی: دو اسبه: کنایه از به تاخت و با سرعت و اشتیاق بسیار. / قلمرو فکری: اشاره دارد به اینکه: چون آدم به دست حق تعالی و بی‌واسطه ساخته شد پس تعشقی در میان بود که هر لحظه بر آن می‌افزود. دو بیت پسینی که در متن مرصاد آمده، مفسّر همین نکته است:

خاک آدم هنوز نایخته بود	عشق آمده بود و دل آویخته بود
این بادچو شیرخواره بودم، خوردم	نی نی می و شیر با هم آمیخته بود

پس رابطه بین آدم و حق، رابطه عاشق و معشوقی است که بر پایه آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحْيِيهِمْ» نیز قابل تفسیر است.

۸- قلمرو زبانی: انگشت تعجب و دندان تحیر: هر دو ترکیب، اضافه اقترانی است. / قلمرو ادبی: انگشت در دندان ماندن: کنایه از متعجب شدن

۹- قلمرو زبانی: اعزاز: گرامی شمردن / مذلت: خواری. / قلمرو فکری: ... به ترک او نگفت و دیگری را به جای او نخواند.

۱۰- قلمرو فکری: سرّ ملایکه: باطن و قلب..

۱۱- قلمرو ادبی: تضمین: سوره ۲، آیه ۳۰. من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید.

۱۲- قلمرو زبانی: سر و کار شما با عشق نبوده است: «را» فک اضافه. / قلمرو ادبی: کنایه با عشق آشنا نیستید.

روزی چند صبر کنید، تا من بر این یک مشت خاک، دستکاری قدرت بنمایم، تا شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون^۱ ببینید. اوّل نقش، آن باشد که همه را سجده او باید کرد.

پس از ابر کرم^۲، باران محبت^۳، بر خاک آدم بارید و خاک را گِل کرد و به يدِ قدرت در گِل از گِل، دل کرد^۴ عشق، نتیجه محبت حق است.^۵

از شبنم عشق، خاک آدم گِل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد^۶

سر نشتر عشق بر رگِ روح زدند^۷ یک قطره فرو چکید، نامش دل شد^۸

جمله، در آن حالت متعجب وار می‌نگریستند^۹ که حضرت جلّت^{۱۰} به خداوندی خویش، در آب و گِلِ آدم، چهل شبا روز^{۱۱} تصرف می‌کرد و در هر ذره از آن گِل، دلی تعبیه می‌کرد و آن را به نظر عنایت پرورش می‌داد و با ملایکه می‌گفت: «شما در گِل مَنگرید، در دل نگرید.»^{۱۲}

گر من نظری به سنگ بر، بگمارم از سنگ دلی سوخته بیرون آرم^{۱۳}

اینجا عشق، معکوس گردد، اگر معشوق خواهد که از او بگریزد، او به هزار دست در دامنش آویزد. آن،

۱- قلمرو زبانی: بوقلمون: گوناگون، رنگارنگ. در اصل «دیبای رومی که رنگ آن متغیر نماید...». قلمرو ادبی: آینه: استعاره از وجود انسان. / قلمرو فکری: چند روز معدود صبر کنید من قدرت خود را در این مشت خاک به شما نشان دهم تا شما در وجود انسان جلوه‌های گوناگون و نقش‌های رنگارنگ ببینید. / قلمرو ادبی: دستکاری کردن: کنایه از نشان دادن قدرت

۲- قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: کرم: مشبه/ ابر: مشبه به.

۳- قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: محبت: مشبه/ باران: مشبه به.

۴- قلمرو فکری: و به قدرتی که در گِل به کار بست، از گِل، دل را ساخت. دل آدمی به ظاهر از گل است اما در حقیقت آن قدرت و آن عشق الهی است که دل را ساخته است (از شبنم عشق، خاک آدم گِل شد).

۵- قلمرو ادبی: تلمیح دارد به آیه «يُحْيِيهِمْ وَيُخَيِّطُهُمْ لِرَبِّهِمْ» که پیش از این آوردیم. اگر عشق در وجود انسان هست، بدان جهت است که حق به بنده‌اش محبت و عشق ورزیده است.

۶- قلمرو فکری: در آفرینش انسان، خاک آدم را با عشق گِل کردند، به همین دلیل غوغایی در جهان حاصل شد.

از خمستان جرعه‌ای بر خاک ریخت جنبشی در آدم و حوا نهاد

(فخرالدین عراقی)

۸- قلمرو فکری: عشق، در روح نفوذ کرد و دل، حاصل حکومت و استیلای عشق بر روح است. از بریدن رگ روح قطره‌ای چکید و نام آن دل شد. / قلمرو ادبی: سرنشتر عشق: اضافه تشبیهی/ رگ روح: اضافه استعاری، تشخیص/ مراعات نظیر: رگ، روح و دل.

۹- «در مجموعه‌های رباعیات خواجه افضل الدین کاشانی (از آن جمله مصنفات، ص ۷۶۴، رباعی ۱۴۳) ... به نام او آمده است... (رباعی ۱۳۸۶، ۵۸۱)

۱۰- قلمرو فکری: جمله ملأ اعلی کزویی و روحانی در آن حالت ... همه موجودات عالم بالا، عرش الهی با تعجب

۱۱- قلمرو زبانی: جلّت: در اصل فعل ماضی است یعنی جلیل است که در فارسی به تأویل صفت می‌رود.

۱۲- قلمرو زبانی: شبا روز: شب و روز، شبانه روز.

۱۳- قلمرو فکری: جناس ناهمسان اختلافی: گِل، دل.

۱۴- قلمرو فکری: اگر من به نظر عنایت بر سنگ بنگرم، از همان سنگ، انسانی عاشق خلق می‌کنم.

چه بود که اوّل می‌گریختی و این، چیست که امروز در می‌آویزی؟
آن روز گِلِ بوم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم، در می‌آویزم.
همچنین، هر لحظه از خزاینِ غیب، گوهری در نهاد او تعبیه می‌کردند، تا هر چه از نفایسِ خزاینِ غیب بود، جمله در آب و گِلِ آدم دفین کردند.

چون نوبت به دل رسید، گِلِ دل را از بهشت بیاوردند و به آبِ حیات ابدی بسرشتند و به آفتابِ نظر^۲ پیورددند. چون کار دل به این کمال رسید، فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست^۳، الا حضرتِ ما، یا دلِ آدم. آن، چه بود؟ گوهرِ محبت بود که در صدفِ امانتِ معرفت^۴ تعبیه کرده بودند و بر مُلک و ملکوت^۵ عرضه داشته، هیچ کس استحقاقِ خزانگی و خزانه‌داری آن گوهر نیافته، خزانگی آن را دلِ آدم لایق بود^۶ و به خزانه‌داری آن، جانِ آدم شایسته بود.

و از نشان^۷، هیچ کس آدم را نمی‌شناختند. یک به یک بر آدم می‌گذشتند و می‌گفتند: آیا این چه نقش عجیب است که می‌نگارند؟

آدم به زیر لب آهسته می‌گفت: اگر شما مرا نمی‌شناسید، من شما را می‌شناسم، باشید تا من، اسامی شما را یک به یک برشمارم.^۸

هر چند که ملایک در او نظر^۹ می‌کردند، نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است، تا ابلیس پُر تلبیس^{۱۰} یکبارگی گرد او طواف می‌کرد. پس چون ابلیس گردِ جملهٔ قالبِ آدم برآمد، هرچیزی را که بدید، دانست که چیست، اما چون به دل رسید، دل را بر مثالِ کوشکی^{۱۱} یافت؛ هرچند کوشید که راهی باید تا در اندرونِ دل رود، هیچ راه نیافت.

ابلیس با خود گفت: «هرچه دیدم، سهل بود، کار مشکل اینجاست؛ اگر ما را^{۱۲} وقتی آفتی رسد از این

۱- قلمرو فکری: همان مضمون است که در آغاز بدان پرداخته: آری، هر کس که عشق را منکرتر بود، چون عاشق شود، در عاشقی، غالی‌تر گردد. قلمرو ادبی: دست در دامن کسی آویختن: کنایه از متوسل به او/ تضاد: در آویختن و گریختن/ دل و گل: جناس/ اشتقاق: بگریزد و می‌گریختی.

۲- قلمرو ادبی: آفتابِ نظر: اضافهٔ تشبیهی.

۳- قلمرو زبانی: را: فک اضافه: هیچ خزانه لایق آن نبود.

۴- گوهرِ محبت و صدفِ امانتِ معرفت: اضافهٔ تشبیهی./ تلمیح دارد به آیهٔ ۷۲ از سورهٔ احزاب.

۵- قلمرو ادبی: مُلک و ملکوت: اشتقاق، مجازاً تمامِ آفرینش.

۶- قلمرو زبانی: رای فک اضافه. دلِ آدم لایقِ خزانگی آن بود. قلمرو ادبی: گوهر: استعاره از عشق.

۷- قلمرو فکری: و از ایشان: منظور ملائکهٔ مقرب.

۸- در ادامه توضیح می‌دهد که: «چه از جمله آن جواهر که دفین نهاده است یکی علمِ جملگی اسماست و «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا».

۹- قلمرو زبانی: در اصل: نفرس می‌کردند. نفرس: دانستن چیزی به علامت و نشان؛ به فراست دریافتن، ادراک.

۱۰- قلمرو زبانی: تلبیس: نیزنگ، پنهان کردن حقیقت.

۱۱- قلمرو ادبی: دل به کوشک تشبیه شده است.

۱۲- قلمرو زبانی: ما را: رای حرف اضافه در معنی به.

شخص، از این موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب، سر و کاری خواهد بود، در این موضع تواند داشت.» با صد هزار اندیشه، نوید از در دل^۱ بازگشت. ابلیس را^۲ چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه جهان گشت.

مرصاد العباد مِنَ الْمَبْدَأِ إِلَى الْمَعَادِ، نجم رازی^۳ (معروف به دایه)^۴

کارگاه متن پژوهی

شکل و جایگاه همزه در زبان فارسی

کلماتی که با حرف همزه آغاز می‌شوند (چه فارسی و چه عربی و غیرعربی باشند). با الف «ا» تنها نوشته می‌شوند، مانند: ابر، اسب، اخذ، اکید، اجر، الفت، اخوت، اردو، اداره.

کلمات مختم به «همزه» با حرف «ء» بدون کرسی نوشته می‌شوند: به شرط آنکه حرف قبل از همزه ساکن باشند؛ مانند: شیء/ سوء/ جزء.

کلمات آغازین و میانی که دارای همزه هستند با گرفتن مصوٓت /آ/ به شکل «آ» نوشته می‌شوند. آجل، قرآن، الآن، آخر.

کلمات همزه‌دار میانی و پایانی ما قبل مفتوح با کرسی الف نوشته می‌شوند؛ مانند: تأسف، تأثر، متأثر، تأکید، رأفت، مأیوس، منشأ، ملجأ، مبدأ، خلا.

کلمات همزه‌دار ساکن ما قبل مضموم «ُء» به شکل «ؤ» نوشته می‌شوند؛ مانند: مؤسس، رؤسا، سؤال، لؤلؤ، تالؤلؤ، مؤانست، مؤثر.

جز موارد یاد شده، کلمات همزه‌دار میانی و پایانی با کرسی «ی» نوشته می‌شوند؛ مانند: ائتلاف، جرئت، مسئله، نئون، مسئول، رئوف، متأللی، اشمئزار، مرئوس، نشئت.

کلمات زیر به دو شکل نوشته می‌شوند و هر دو شکل درست است. البته شکل اول کلمات (یعنی با کرسی ی) ترجیح داده می‌شود. «هیأت/ هیئت/ مسأله/ مسئله/ جرأت/ جرئت/ رئوف/ رؤوف/ مسؤول/ مسئول».

علت اینکه در الفبای فارسی، کلمات همزه‌دار غیرعربی همیشه با کرسی «ی» نوشته می‌شوند: آسان کردن آموزش و تعمیم دادن این ویژگی الفبای فارسی است. مانند پروتین، نئون و

۱- قلمرو ادبی: در دل: اضافه استعاری.

۲- قلمرو زبانی: ابلیس را: به ابلیس: رای حرف اضافه.

۳- عبدالله بن محمد نجم رازی (۵۷۰-۶۵۴ ق).

۴- مؤلف این کتاب را در بحبوحهٔ حملهٔ مغول در سال ۶۱۸ نگاشته و در آن به بررسی مهم‌ترین مسائل عرفانی پرداخته است. اثر کتاب روان و گیراست و برخی اصطلاحات عرفانی، تفسیر، آیات و احادیث، احوال، سخنان و اشعار بزرگان در آن بیان شده است.

آفتاب حُسن

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست^۱ بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب حُسن، برون آ، دمی ز ابر کان چهرهٔ مُشعشع^۲ تابانم آرزوست
گفتی ز ناز^۳، «پیش مرنجان مرا، برو» آن گفتنت که «پیش مرنجانم» آرزوست
زین هم‌رهان سست عناصر^۴ دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
۵ دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر کز دیو و دَد ملولم و انس‌انم آرزوست^۵
گفتند یافت می‌نشود، جسته‌ایم ما گفت: «آنکه یافت می‌نشود آنم» آرزوست^۶
۱۰ پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها ازوست آن آشکار صنعتِ پنهانم^۷ آرزوست
غزلیات شمس، جلال الدین محمد مولوی^۸

۱- قلمرو زبانی: که: زیرا که (حرف ربط تعلیل)/ قلمرو ادبی: تشبیه مضمری دارد: آرزوی رخ و دیداری را دارد که مانند باغ و گلستان است؛ همچنین است در مصراع دوم که آرزوی شنیدن سخن معشوق را دارد که مانند قند شیرین است. «گلستان» نماد خوشحالی و شادابی نیز هست، چنان که در این بیت حافظ می‌بینیم:

یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور.

۲- قلمرو زبانی: مُشعشع: «درخشان، تابان» سابقهٔ مشعشع او موجب شهرت وی گردید» ضح. به این معنی از ترکی وارد فارسی شده (ن ک قزوینی بیست مقاله ج ۲، ج ۲: ۲۷۶) «فرهنگ فارسی، مشعشع) و منظور چهرهٔ شمس مراد مولانا است. / قلمرو ادبی: آفتاب حُسن: تشبیه/ مراعات نظیر: آفتاب، تابان، ابر.

۳- قلمرو زبانی: از روی ناز گفتی. «ز روی ناز» قید حالت.

قلمرو فکری: از روی ناز گفتی مرا پیش از این می‌آزار، باز دلم می‌خواهد که آن سخن را از دهان تو بشنوم.

۴- قلمرو زبانی و فکری: سست عناصر: با «سست رگ» و «سست ریش» و «سست بنیاد» مترادف است؛ یعنی ضعیف و تنبل، زیون، بی‌حمیت، بی‌درد. هم از این رو در تقابل با آن، شیر خدا (علی علیه السلام) و رستم دستان را آورده است.

۵- قلمرو ادبی: این تلمیح نیز معروف است؛ این شیخ، همان دیوژن یا دیوجانس (Diogene) (۳۲۳-۴۰۴ ق.م) است. در بی‌اعتنایی او به مردم گفته‌اند: وقتی او را دیدند میان روز با فانوس روشن می‌گردید، سبب پرسیدند، گفت: انسان می‌جویم. «حکایات بسیار از رفتار و گفتار او نقل کرده‌اند از جمله اینکه در ترک اسباب دنیوی کار را به جایی رسانید که در خُم، منزل کرده و تنها یک کاسه برای آب نوشیدن داشت: روزی جوانی را دید که با مشت از نهر آب می‌نوشید، پس کاسه را انداخت که معلوم شد در دنیا به این هم نیاز نیست...»

و نیز وقتی ابناء وطنش او را تبعید کردند، کسی به طعن گفت: همشهریان، تو را از شهر راندند، گفت: نه چنین است، من آنها را در شهر گذاشتم.

و معروف است که اسکندر کبیر در حالی که بالای سر او ایستاده و میان او و خورشید حایل شده بود، گفت: از من چیزی بخواه، گفت: می‌خواهم سایهٔ خود را از سرم کم کنی.»

۶- قلمرو زبانی: «م» در آنم نقش اضافی دارد، آرزویم است. (جهش ضمیر)

۷- قلمرو فکری: آشکار صنعتِ پنهان: صانع جهان، آن خدایی که آثار صنع او آشکار است و خود از دیده‌ها پنهان است. قلمرو زبانی: «م» در پنهانم نقش اضافی دارد، آرزویم است. (جهش ضمیر) / قلمرو ادبی: تلمیح به آیهٔ ۳۰۳ سورة انعام اشاره دارد: «لا یدرکه الابصار و هو یدرک الابصار» چشم‌ها او را نمی‌بینند و او بینندگان را می‌بیند.

۸- غزل ۴۴۱، کلیات شمس تبریزی. این غزل در اصل ۲۴ بیت دارد.

فصل چهارم: ادبیات پایداری

درس نهم
آغازگری تنها

درس هشتم
در امواج سند

کارگاه متن پژوهی

کارگاه متن پژوهی

شعرخوانی
تا غزل بعد...

گنج حکمت
چو سرو باش

درس هشتم

نمایه درس

عنوان: در امواج سند

نوع ادبی: ادبیات پایداری
درونمایه: پایداری در برابر بیدادگری و تجاوز به میهن
قالب: چهار پاره

قلمرو معنایی

- ۱- درک مفاهیم بیت‌ها
- ۲- دریافت پیام‌های متن
- ۳- دریافت ارتباط معنایی

قلمرو ادبی

- ۱- قالب چهار پاره
- ۲- تمرین بازیابی آرایه‌های ادبی (کنایه، استعاره و ...)

قلمرو زبانی

- فرایندهای واجی
- ۱- افزایش
 - ۲- کاهش

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با ادبیات پایداری (علم)
- ۲ تقویت نگرش مثبت نسبت به ناپایداری و سختی‌های مقاومت (اخلاق)
- ۳ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۴ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل شعر و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
- ۵ توانایی کاربرد آموزه‌های سه قلمرو (عمل)
- ۶ توانایی پاسخ به پرسش‌های کارگاه متن‌پژوهی (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های تدریس قضاوت عملکرد، کارایی گروه، بحث گروهی، پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، دیوان اشعار دکتر حمیدی شیرازی، نوار صوتی، عکس، فیلم و اسلایدهای مرتبط با حملات مغول به ایران، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و....

منابع تکمیلی

- ۱ تأثیرپذیری مهدی حمیدی شیرازی از شاعران پیشین. مهدی ماحوزی؛ مصطفی عرفانی. سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی. مجله بهار ادب. دوره ۶. شماره ۱. صص ۳۳۱-۳۵۵.
- ۲ تحلیل و بررسی اشعار غنایی مهدی حمیدی شیرازی با تکیه بر اشک معشوق و سال‌های سیاه. احمد ولی‌زاده. ۱۳۹۰. پایان‌نامه. وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری. دانشگاه سیستان و بلوچستان. دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۳ دکتر حمیدی شیرازی در آینه آثارش. مریم زارع. ۱۳۸۹. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رفسنجان.
- ۴ دیوان اشعار. مهدی حمیدی شیرازی. ۱۳۸۲. تهران: انتشارات عطایی.
- ۵ فنون شعر و کالبدهای پولادین آن. مهدی حمیدی شیرازی. ۱۳۸۲. تهران: انتشارات عطایی.
- ۶ مهدی حمیدی. شاعر ملی نامیرا در دور دست‌ها. منوچهر برومند. سپتامبر ۲۰۱۳. پاریس. فرانسه.
- ۷ نقد و بررسی تأثیر شعر غربی در شعر «مرگ‌قو»ی حمیدی شیرازی. میر جلیل اکرمی. ۱۳۹۳. نشریه زبان و ادب فارسی تبریز. سال ۶۷. شماره ۲۲۹.

در امواج سند^۱

به مغرب، سینه مالان قرص خورشید
نهان می‌گشت پشت کوهساران^۲
فرو می‌ریخت گردی زعفران رنگ
به روی نیزه‌ها و نیزه داران^۳

نهان می‌گشت روی روشن روز
به زیر دامن شب در سیاهی^۴
در آن تاریک شب می‌گشت پنهان
فروغ خَرگه^۵ خوارزمشاهی

اگر یک لحظه امشب دیر جنبد
سپیده دم جهان در خون نشیند^۶

۱- در حمله جنگیز به ایران، محمد خوارزمشاه که تاب مقاومت ندارد، به جزیره آبسکون (واقع در دریای مازندران) می‌گریزد و همان جا می‌میرد. پسر شجاع او، جلال الدین، در برابر هجوم مغولان ایستادگی می‌کند. قلمرو ادبی: شعر در قالب دوبیتی‌های به هم پیوسته یا چهارپاره سروده شده است.

۲- قلمرو زبانی: سینه مالان: سینه خیز/ صفت فاعلی مرکب مرخم / قلمرو ادبی: تشخیص: سینه خیزرفتن خورشید / قرص خورشید: می‌تواند استعاره از عظمت و جاه و جلال حکومت خوارزمشاهیان باشد.

قلمرو فکری: قرص خورشید به آرامی و سینه خیز، در پشت کوه‌ها پنهان می‌شود؛ یعنی خورشید عظمت حکومت خوارزمشاهیان رو به نابودی بود. خورشید هنگام غروب پرتو زرد و بی‌رمق خود را بر روی نیزه‌ها و نیزه‌داران می‌پاشید. این بند، براعت استهلال این داستان است. با تصویر غروب خورشید، زمینه فراهم می‌شود برای روایت داستانی که به پایان می‌اندرشد. اگرچه شاعر می‌کوشد و انصافاً هم توانسته است، غروب قهرمانش را به طلوعی نو بدیخش ببیوندد. این دقیقاً آن نکته‌ای است که دانش‌آموز ما پس از پایان تدریس باید بدان برسد و خارخاری است که درس باید در اقلیم وجود او بی‌رورد.

هدف ادبیات پایداری هم، البته غیر از این نیست که بگوید این پایداری‌ها برای زنده نگه داشتن امید در جان وطن است، اینکه پیروزی واقعی و جاودانگی برای آنهایی است که در راه حق ایستادگی می‌کنند.

۳- قلمرو ادبی: گرد زعفران رنگ: استعاره از آفتاب زردرنگ / گردی زعفران رنگ در واقع تشبیه دارد، گردی همانند زعفران.

۴- قلمرو ادبی: روی روز: اضافه استعاره و تشخیص/ روز مجازاً خورشید به علاقه لازمی/ دامن شب: اضافه استعاره و تشخیص.

قلمرو فکری: صورت روشن روز در زیر دامن شب پنهان می‌شود؛ یعنی هوا کم‌کم تاریک می‌شود.

۵- قلمرو زبانی: خرگه: خرگاه، خیمه بزرگ، سرپرده. / قلمرو ادبی: خرگه در اینجا مجاز از تخت و قدرت پادشاهی است به قرینه «خوارزمشاهی» و در حقیقت به قرینه تصویری که از غروب و احاطه شب ارائه می‌دهد.

قلمرو فکری: همانگونه که خورشید در تاریکی شب پنهان می‌شود، قدرت و عظمت خوارزمشاهیان نیز به پایان می‌رسید.

۶- قلمرو ادبی: در خون نشستن: کنایه از کشته شدن/ جهان: مجاز از ایران/ قلمرو فکری: جلال الدین با خود فکر می‌کند اگر امشب یک لحظه دیر جنبد و جلوی فتنه مغولان را نگیرد تا هنگام سپیده‌دم، جهان نابود خواهد شد.

به آتش‌های تُرک و خون تازیک^۱ ز رود سند تا جیحون^۲ نشیند

به خوناب شفق در دامن شام به خون آلوده ایران کهن دید^۳
در آن دریای خون^۴، در قرص خورشید غروب آفتاب خویشتن دید

چه اندیشید آن دم، کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد^۵
چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد^۶

در آن باران تیر و برق پولاد میان شام رستاخیز^۷ می‌گشت
در آن دریای خون در دشت تاریک به دنبال سر چنگیز می‌گشت

۱- قلمرو ادبی: آتش: مجاز از ویرانگری و کشتار. / قلمرو زبانی: ترک: مغول. / «و» را در اینجا باید واو مقابله گرفت تا معنی درک شود. / تازیک: تازیک، تاجیک، غیر تُرک، ایرانی. (فرهنگ فارسی)

۲- قلمرو زبانی: سند: «رودی بزرگ که از دره میان هیمالیا و قره‌قوروم سرچشمه می‌گیرد و از دره تاریخی میان هند و افغانستان گذشته، در آنجا رودخانه کابل از افغانستان وارد آن می‌گردد، اینجا پنج رودخانه (چیناب، راوی، ستلج، بیاه، جیلم) از سمت مشرق در آن می‌ریزد و به همین جهت آن را «پنجاب» خوانند. رود سند در پایان به دریای عمان ریزد. طول آن قریب ۳۱۸۰ کیلومتر است» (فرهنگ فارسی).

جیحون: آمو دریا که از کوه‌های شمال افغانستان سرچشمه می‌گیرد و به دریاچه آرال می‌ریزد.

قلمرو ادبی: سند و جیحون: مجاز از مغولستان و ایران است.

قلمرو فکری: یعنی با ویرانگری و کشتار مغولان و در مقابل آن خونی که از ایرانیان ریخته می‌شود، این خون از رود سند تا جیحون را فرا می‌گیرد.

۳- شفق: سرخی آسمان هنگام غروب خورشید/ خوناب شفق: اضافه تشبیهی.

قلمرو فکری: جلال‌الدین بآنگاه کردن به شفق، ایران شکوهمند را خون آلود می‌بیند.

۴- قلمرو ادبی: دریای خون: استعاره از «شفق»، / غروب آفتاب خویشتن را دیدن: کنایه از رو به نابودی رفتن؛ یعنی فضای سرخ‌رنگ و غروبی که جلال‌الدین در آن می‌نگریست و تأمل می‌کرد.

قلمرو فکری: با نگاه کردن به خورشید در حال غروب و شفق غروب عمر خود را می‌بیند.

۵- قلمرو ادبی: به خون دیده‌تر شدن: کنایه از به شدت گریستن.

قلمرو فکری: کسی نمی‌دانست که آن لحظه، به چه می‌اندیشید که گریست.

۶- قلمرو ادبی: شاعر ابتدا جلال‌الدین را به آتش تشبیه می‌کند و بعد او را از آتش سوزنده‌تر می‌داند و این تشبیه تفضیل است. / بیت اغراق هم دارد.

قلمرو فکری: همانند آتشی سوزان بلکه سوزنده‌تر از آتش به میان سپاه مغول افتاد و به کشتار آنها پرداخت.

۷- قلمرو ادبی: تشبیه: باران تیر و برق پولاد / شام رستاخیز: استعاره از میدان نبرد. وجه شباهتش را باید در خون ریزی و کشتار دید. آن چنان‌که گویی قیامت شده بود. / دریای خون: اضافه تشبیهی. / دنبال سر کسی گشتن: کنایه از نابود کردن. /

قلمرو فکری: ... در میان انبوه کشته‌شدگان و خون آنها دنبال سر چنگیز می‌گشت.

بدان شمشیر تیز عافیت سوز^۱
ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت

میان موج می‌رقصید در آب
به رود سند می‌غلتید بر هم

خروشان، ژرف، بی پنهان، کف آلود
از این سد روان در دیده شاه

ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی
در آن سیماب گون امواج لرزان

شبی آمد که می‌باید فدا کرد
به پیش دشمنان استاد و جنگید

- ۱- قلمرو زبانی : عافیت سوز : برنده و کشنده. / صفت فاعلی مرکب مرخم.
- قلمرو فکری : جلال الدین با شمشیر برنده و کشنده‌اش در میان لشکریان مغول کار مرگ را می‌کرد و هر چه از مغولان را می‌کشت دو برابر کشته‌شدگان، سرباز مغول جای آنها را می‌گرفت و عرصه را بر او تنگ می‌کردند.
- ۲- قلمرو ادبی : اخترهای انبوه می‌رقصیدند : تشخیص. / رقص مرگ : اضافه استعاری.
- قلمرو فکری : تصویری از ستارگان که در آب افتاده و امواج ملایم آب، آنها را در هیئت رقص می‌نمایند، برای شاعر الهام بخش است و وی از تقارن این تصویر با تصویر کشتار و به زمین افتادن سپاهیان ایران، تصویر شاعرانه‌ای ساخته است که گویی این رقص ستاره‌ها، رقص مرگ است.
- ۳- قلمرو ادبی : بر پایه همان تصویر در بیت اول این چهارپاره، امواج گران، مجاز از حمله است و کوه مجاز از سپاهیان ایران است که به صورت پشته و انبوه در خاک می‌افتادند و گویی کوه‌ها جابه‌جا می‌شدند.
- ۴- قلمرو ادبی : دل شب : اضافه استعاری / در مصراع اول : تنسيق الصفات. / دل شب دریدن : کنایه از پیش رفتن در تاریکی.
- ۵- قلمرو ادبی : سد روان : استعاره از رود سند و آرایه متناقض نما نیز دارد. سد روان نمی‌تواند باشد. / دیده : مجاز از چشم. / نیش دردیده رفتن : کنایه از آزار دیدن / تشبیه : موج (مشبه) / نیش (مشبه به)
- قلمرو فکری : سد روان : منظور رودخانه سند است که سد راه جلال الدین شده بود. رود سند خوشان و خروشان، عمیق، کف آلود و امواج دل سیاه شب را پاره می‌کرد و جلوی می‌رفت و جلال الدین از نگاه کردن به این رود آزار می‌دید؛ [زیرا مانع فرار او و خانواده‌اش بود].
- ۶- قلمرو ادبی : بنای زندگی : اضافه تشبیهی / بنای زندگی بر آب دیدن : کنایه از ناپایدار دیدن زندگی، پادشاهی. / سیماب گون امواج لرزان : امواج لرزان به سیماب (جیوه) تشبیه شده است. / قلمرو فکری : جلال الدین به شدت گریه می‌کرد و زندگی‌اش را نابود شده می‌دید و با نگاه کردن به امواج متلاطم و لرزان رود سند، فکر تازه‌ای به ذهنش رسید.
- ۷- قلمرو ادبی : اهریمن : استعاره از دشمن بداندیش و شیطان صفت. / در مقابل کسی ایستادن : کنایه از مقاومت کردن. / قلمرو زبانی : استاد : مخفف ایستاد. / قلمرو فکری : اکنون وقت آن است که زن و فرزند را در راه آزادی کشور و سرزمین فدا کنیم و در مقابل دشمن اهریمن صفت مقاومت کنیم تا وطن را از اسارت نجات دهیم.

ز تن‌ها سر، ز سرها خُود افکند
چو کشتی، بادپا در رود افکند^۱

شبی را تا شبی با لشکری خُرد
چو لشکر گرد بر گردش گرفتند

از آن دریای بی پایاب^۲، آسان
که گر فرزند باید، باید این سان^۳

چو بگذشت، از پس آن جنگ دشوار
به فرزندان و یاران گفت چنگیز

چنین بستند راه ترک و تازی
بدانی قدر و بر هیچش نبازی^۴

بلی، آنان که از این پیش بودند
از آن، این داستان گفتم که امروز

چه بسیار است، آن سرها که رفته!
خدا داند چه افسرها که رفته!^۵

به پاس هر وجب خاکی از این مُلک
ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک

مهدی حمیدی شیرازی^۶

آگاهی‌های فرامتنی

چهارپاره

دکتر رضا اشرف زاده، از استادان بزرگ دانشگاه مشهد، مقاله‌ای دارد با عنوان «مسمّط و تحول آن» (از چهارپاره تا چارپاره) که در آن سیر تحول «چهارپاره» را بررسی کرده است؛ در اینجا قسمتی از مقاله ایشان را

۱- قلمرو زبانی: شبی را تا شبی: یک شبانه‌روز/ خود: کلاه خود،/ بادپا صفت جانشین اسم (اسب بادپا)/ قلمرو ادبی: تشبیه: اسب به کشتی تشبیه شده. / قلمرو فکری: جلال‌الدین یک شبانه‌روز با لشکری اندک می‌جنگید و سرهای زیادی را همراه با کلاه خودهایشان از تن جدا می‌کند و وقتی سپاه مغول او را محاصره کردند، اسب خود را مانند کشتی به رود انداخت و فرار کرد.

۲- قلمرو زبانی: بی پایاب: عمیق. پایاب: جایی از رود یا دریا که کم عمق باشد و پا به تهِ آب برسد.
۳- قلمرو فکری: وقتی پس از آن جنگ سخت و طولانی به راحتی از رود عمیق سَندگذشت، چنگیز خان به فرزندان و یارانش گفت: اگر فرار است، انسان فرزندی داشته باشد آن فرزند در دلاوری باید این گونه باشد.

۴- قلمرو فکری: آری گذشتگان ما این گونه مبارزه کردند و راه نفوذ برکشور را برترک و غیر ترک بستند. من این داستان را گفتم که قدر وطن را بدانی و آن را خوار نداری و به راحتی از دست ندهی.

۵- قلمرو زبانی: ملک: سرزمین. / قلمرو ادبی: سرها: مجاز از سربازان شجاع/ افسر: تاج مجاز از سرسرداران. / سر رفتن: کنایه از کشته شدن. / سر، هر: جناس ناهمسان اختلافی.

قلمرو فکری: برای حفظ هروجب خاک از این سرزمین، چه بسیار سربازانی که جان خود را از دست دادند و خدا می‌داند که به خاطر عشق به وطن و حفظ هر تکه از این سرزمین چه پادشاهان و سردارانی جان خود را فدا کردند.

۶- (۱۳۶۵-۱۲۹۳ ه.ش)

می‌آوریم^۱: «... این تحولات در قالب مسمط – به هر نوعی – ایجاد می‌شد تا اینکه نیما منظومه مشهور «افسانه» خود را سرود... بعد از نیما یوشیج شاعران چهارپاره گو به دو گونه چارپاره روی آوردند، گاهی با توجه به مسمط دهخدا، دو مصراع اول هر بند چارپاره را با همه هم قافیه آوردند و مصراع‌های دوم را نیز با هم، مثلاً:

مادر، قسم به حق حقیقت که سیر شد	از جان خویش، مایه امید جان تو
مادر! ببین چگونه ز اندوه پیر شد	نادیده کام دل ز جوانی، جوان تو؟

سعیدی

اما شیوه دیگر – که اغلب شعرای معاصر، از نیما گرفته تا فروغ و اخوان ثالث و نادر نادرپور و حتی شاملو، به این قالب توجه کرده‌اند – چارپاره‌هایی است که از پیوند معنوی تعدادی چهارمصراعی تشکیل شده که مصراع‌های دوم آنها با هم، هم قافیه‌اند، در این گونه شعر، نادرپور – چه از جهت تعداد شعر و چه از جهت شوق به این قالب – از همه مشهورتر است. نمونه‌ای از آن:

بر ستون بسته

در آن شهر تاریک از یاد رفته	که ویران شد از فتنه روزگاران
شبی «بر ستون بسته» ای دید (سعیدی)	که نامش نپرسید از رهگذاران
چو ماری که بر دوش ضحاک خفته	گره خورده زنجیر بر بازوانش
عطش، آتش افشاند در تار و پودش	لرزه افکنده در زانوانش...

بدین گونه است که قالب مسمط، در حقیقت از چهارپاره شروع می‌شود و با تحولات و دگرگونی‌هایی به چارپاره می‌رسد و خود را زنده می‌دارد، همان گونه که شاعران اخیر نیز در این قالب طبع آزمایی کرده‌اند و اشعار زیبایی نیز سروده‌اند.

«شاید نخستین شاعری که این قالب را به عنوان قالب اصلی شعر خود انتخاب کرد، فریدون تولی بود و پس از وی نادر نادرپور، فریدون مشیری، فروغ فرخ‌زاد، حسن هنرمندی و شرف‌الدین خراسانی قالب چارپاره را به کار بردند.»

منصور رستگار فسایی

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه یکم: فرایندهای واجی

نامطابق‌های املایی: منظور واژه‌هایی که بین صورت ملفوظ و املائی آنها مطابقت وجود ندارد. یکی

۱- اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۸۹) محرمان سرایده وصال (۲۵ مقاله در مورد شاعران و نکات دیرپاب شعر). مشهد: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.

از شکل‌های نامطابق‌های املایی فرایندهای واجی است.

صورت نوشتاری بعضی از کلمات با صورت گفتاری آنها معادل نیست. این اختلاف تلفظ به دلیل ویژگی‌های آوایی زبان است و در طول زمان اتفاق می‌افتد و تبدیل آوایی آنها منجر به تبدیل املایی نمی‌شود. این گونه دگرگونی‌ها را «فرایندهای واجی» می‌نامند.

فرایندهای واجی به چهار شکل در زبان فارسی دیده می‌شوند؛ ۱: کاهش؛ ۲: افزایش؛ ۳: ابدال؛ ۴: ادغام در این درس دو نوع «کاهش و افزایش» بررسی می‌شود:

۱ کاهش: در تلفظ واژه، کاهش آوایی رخ می‌دهد. ترکیب و تلفظ واج‌های هر زبان تابع دستگاه آوایی آن زبان است. در این صورت:

(الف) هرگاه واج‌های /س/ و /ت/ در کنار هم بیایند، واج /ت/ به تلفظ در نمی‌آید.

می‌خوانیم: ماس‌بند، دس‌یار، درس‌کار، مُش‌زنی، پُس‌چی، دس‌بند.

می‌نویسیم: ماست‌بند، دستیار، درستکار، مشت‌زنی، پست‌چی، دست‌بند.

(ب) در پایان واژه‌های عربی پس از مصوت بلند «ا» همزه آورده نمی‌شود؛ مانند: انشاء، املاء، اجراء، استثناء.

(پ) حذف واج «د» و همزه آغازی برخی از واژه‌ها در زنجیره گفتار؛ مانند: قند شکن = قن شکن، برافتاد = بُرُفتاد، بازآمد = باز آمد.

۲ افزایش: هرگاه برای آسان شدن تلفظ میان دو مصوت، یک صامت اضافه کنیم. از فرایند واجی افزایش استفاده کرده‌ایم که به دو شکل زیر کاربرد دارد:

(الف) افزایش واجی که تنها در تلفظ و گفتار است؛ مانند: سیاست، بیا، بیابان، خیابان، زانوان، بانوان

(ب) افزایش واجی در نوشتار؛ تمام کلماتی که واج میانجی دارند؛ مانند: نامه‌ای (ا)، جامگی (گ)، فضای آرام (ی)

در زبان فارسی هرگز دو مصوت کنار هم قرار نمی‌گیرند و با هم تلفظ نمی‌شوند بلکه نیاز به صامتی است

که بین دو مصوت قرار گیرد. به آنها واج میانجی گویند. انواع واج‌های میانجی عبارتند از:

گ: در تشنگان، پختگی، پرندگان: تشنه+گ+ا+ن/ پخته+گ+ی/ پرنده+گ+ان

ک: در نیاکان، پلکان: نیا+ک+ان/ پله+ک+ان

ج: در سبزیجات، ترشیجات: سبزی+ج+ات / ترشی+ج+ات

(همزه): در نکته‌ای، خانه‌ای: نکته+ا+ی / خانه+ا+ی

ی: در دانایان، سخن‌گویان و روستایی: دانا+ی+ان سخنگو+ی+ان روستا+ی+ی واج میانجی

«ی» در برخی از ترکیب‌ها فقط نمود آوایی دارد؛ مانند: کشتی {ی} نوح

توجه: در زبان فارسی برخی از کلمات به گونه‌ای نوشته و تلفظ می‌شوند که تشخیص واج میانجی

در شکل نوشتاری آنها به راحتی امکان‌پذیر نیست. در سؤالات کنکور هنگام شمارش واج نیز باید به آنها

بسیار دقت کرد. در این کلمات مصوّت‌های کوتاه پایان واژه، قبل از پیوستن به پسوند تبدیل به مصوّت کوتاه می‌شوند و در تلفظ یا گفتار آشکار می‌شوند؛ مانند : گیسوان = گیسُ + و + ان یا بانوان = بانُ + و + ان

آموزه دوم : دو بیتی‌هایی به هم پیوسته یا چهارپاره

چهارپاره از قالب‌های جدید شعری است که پس از مشروطیت و همزمان با رواج شعر نو در ایران به وجود آمده است. چهارپاره مجموعه‌ای از دوبیتی‌هایی است با معنای منسجم که در کل سازنده یک شعر هستند با این تفاوت که برخلاف قالب دو بیتی، قافیه معمولاً در مصراع‌های دوم نیز رعایت می‌شود. پس در قالب چهارپاره :

هر بند دو بیت است اما شاعر در آوردن تعداد این بندها، محدودیتی ندارد.

محتوا و درون مایه، اجتماعی و غنایی است.

محدودیت وزنی وجود ندارد بلکه به وزن‌های مختلف سروده می‌شود.

شکل گرافیکی قالب چهارپاره

* *

* *

+ +

+ +

کنج حکمت

چو سرو باش

حکیمی را پرسیدند : «چندین درخت نامور که خدای عزّوجلّ آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده‌اند، مگر سرو را که ثمره‌ای ندارد. درین چه حکمت^۱ است؟»

گفت : «هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود، و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان.»

به آنچه می‌گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد^۲

۱- قلمرو زبانی و فکری : حکمت : «حکمت در عرف اهل معرفت عبارت بود از دانستن چیزها چنان که باشد، و قیام نمودن به کارها چنان که باید به قدر استطاعت، تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است برسد.» (اخلاق ناصری : ۳۷) در اینجا منظور نکته ظریف و دقیق و قابل تأمل.

۲- در دیباجه آورد : آنچه نباید، دلبستگی را نشاید.

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم

ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد^۱
گلستان، سعدی

تحلیل متن

آزاد در این تعریف سعدی؛ یعنی آنکه بر یک صفت، پایدار باشد و رنگ عوض نکند. به گفته حافظ :
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
حافظ

۱- قلمرو فکری : نخل چون نمر دارد، کریم است و سرو که رنگ عوض نمی کند و هیچ گاه نیز پژمرده نمی گردد و همیشه بر یک صفت می ماند، آزاد است.

درس نهم

نمایه درس

عنوان: آغازگری تنها

نوع ادبی: پایداری
درونی‌نامه: دفاع از وطن، ارزشمندی پیشرفت علم و صنعت
در سایه علم اخلاق، بیان شجاعت و دلاوری

قلمرو معنایی

- ۱- درک مفاهیم بیت‌ها
- ۲- دریافت پیام‌های متن

قلمرو ادبی

بررسی کاربرد آرایه‌های
(تشبیه، تشخیص و کنایه)

قلمرو زبانی

وابسته‌های پیشین اسم :
صفات (اشاره، مبهم، عالی،
پرسشی، شمارشی) اصلی و
ترتیبی، تعجیبی و شاخص

هدف‌های آموزشی

- ۱ تقویت روحیه شجاعت و دلاوری در نوجوانان (اخلاق)
- ۲ آشنایی بیشتر با ادب پایداری (علم)
- ۳ باور اعتقادی به پیشرفت علمی در سایه علم اخلاق (اخلاق)
- ۴ توانایی خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۵ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل محتوا و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
- ۶ کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

- روش تدریس پرسش و پاسخ
- روش تدریس بحث گروهی
- روش قضاوت عملکرد
- روش تدریس کارایی گروه و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب عباس میرزا آغازگری تنها از مجید واعظی، عکس‌های مرتبط با محتوای متن درس، فیلم و اسلایدهای نمایشی مرتبط با جنگ همخوان با متن درس، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و

منابع تکمیلی

- ۱ عباس میرزا آغازگری تنها. مجید واعظی. ۱۳۹۵. مؤسسه فرهنگی برهان.
- ۲ عباس میرزا و آذربایجان. امینه پاکروان و دیگران. ۱۳۸۸. انتشارات پینار.
- ۳ عباس میرزا. علی اکبر ولایتی. ۱۳۹۱. تهران: امیر کبیر.
- ۴ کمین عباس میرزا. مهدی میرکیایی. ۱۳۹۰. تهران: امیرکبیر کتاب‌های شکوفه.

عبّاس میرزا، آغازگری تنها

قلمرو زبانی : اسبی سینه فراخ : در اینجا یعنی اسبی قوی هیکل و کوه پیکر ولایتعهدی : ونیدی – مرکب. ولایت (حکومت کردن، امارت) + عهد (عهددار شدن) + ی (مصدری) : شغل و مقام ولیعهدی. / نوجوان، میان بالا، خوش تراش : مرکب.

دارالسلطنه : پایتخت، مرکز حکومت

قلمرو ادبی : دست درازی : کنایه از تجاوز و حمله به خاک یک کشور

قلمرو زبانی : اعطای نشان ولایتعهدی : دادن نشان جانشینی شاه

اذن : اجازه

ولیعهد : جانشین شاه

تدبیر ملک : چاره اندیشی برای به سامان کردن کارهای کشور، اندیشه در امور کشورداری

رعیت پروری : مردم داری

بختکوار : کابوس وار، کابوس مانند

درایت : دانایی، آگاهی، دریافت

سفیر : بانگ، صدادار السلطنه : سرای سلطنت. در دوره قاجاریه، تبریز ولیعهد نشین بود؛ یعنی جانشین سلطنت در تبریز اقامت می کرد و اداره امور آنجا هم البته با وی بود.

تدبیر مُلک : حکومت داری، اداره مملکت. سرسپردگی، خود فروختگی، خانگی

رسیدن به حکومت ولایات : ج ولایت. مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره شود.

تحت الحمایگی : مستقل نبودن و تحت حمایت کشور دیگری بودن و امتیاز دادن برای برخورداری از تحت الحمایگی

زنپورک : در دوره صفویه و قاجاریه به نوعی توپ کوچک می گفتند که به شتر می بستند.

– اما در این فاصله، اروپا قدم های بزرگی برای پیشرفت برداشته است... تا اینکه یکی از شب ها با خیانت گروهی از شهر، راه برجی به روی محاصره گران باز شد... : اروپا : مجاز از مردم اروپا. / شهر : مجاز از مردم شهر.

– اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است.

قلمرو ادبی : تشبیه / پهلوی این کشور : استعاره مکنیه و تشخیص.

— قفقاز زخم خورده و ستم دیده، نگاه منتظر و یاری جویش را به جنوب دوخته بود.

قلمرو ادبی : استعارهٔ مکنیه، تشخیص./ نگاه دوختن : کنایه از انتظار.

— موج های سنگین و افسار گسیختهٔ ارس، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود و

قلمرو ادبی : استعارهٔ مکنیه/ افسار گسیخته : کنایه از رها و شتابان/ سدوار : مانند سد : تشبیه.

— گنجه با واپسین نفس هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می کشید.

قلمرو ادبی : استعارهٔ مکنیه، تشخیص./ سقفی از دود و غبار : تشبیه.

— صبح حرکت فرارسید، آفتاب داشت تیغ می کشید؛ گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود؛

شور جنگ و دفاع در دل ها تنوره می کشید. چهره هایی که از خبر حملهٔ روس درهم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه شکفته می شد. عباس میرزا... دل از ناظران می برد.

قلمرو ادبی : تیغ کشیدن آفتاب : کنایه از طلوع خورشید./ گرد و غبار آسمان... بود : اغراق./ شور...

تنوره می کشید : استعارهٔ مکنیه. / در هم رفتن چهره ها : کنایه از غم و ناراحتی./ شکفتن چهره ها : استعارهٔ مکنیه./ کنایه از شادمان شدن./ دل بردن : کنایه از علاقه مند کردن.

— عباس میرزا... همچون معبدی که بر فراز تپه ای جلوه گری کند.

قلمرو ادبی : تشبیه عباس میرزا به معبد، گذشته از تصویر زیبایی که ساخته، از دیدگاه نویسنده، نوعی

تقدس بخشیدن به کار عباس میرزا نیز هست؛ اینکه وی، برای دفاع از وطن می رفت و گویی مردم او را برای این کار می پرستیدند.

— جنگ روس با ما جنگ میان ارتش دو کشور نبود؛ جنگ ارتش کشوری بزرگ با ارتش کشوری

نامنسجم و دچار اختلافات داخلی نبود؛ این جنگ، جنگ بین دو زمان متفاوت بود....

قلمرو فکری : منظور گوینده، پیشرفته و به روز بودن جنگ افزارهای کشور روس و ابتدایی و فرسوده

بودن سلاح های کشور ایران بوده است.

— گر جنگ چیزهای ارزشمندی را از ما گرفت، در مقابل، درهایی را به روی ما گشود. صدای مهیب

توپ ها و گلوله های دشمن ما را از خواب قرن ها بیدار کرد؛... از این بیماری درون مرزی پنهانمان خبر نداشتیم....

قلمرو فکری : منظور از بیماری درون مرزی پنهان، ایستایی و عقب ماندگی است و نویسنده تأکید دارد

که با بیداری و آگاهی می توان پیشرفت کرد و بی خبری، آدمی را به هدفی نمی رساند. جنگ با دشمن بیرونی و جنگ با افکار کهنهٔ مخالفان پیشرفت، دو جبهه ای است که با عشق و شجاعت باید از پس آن برآمد.

— مردمی که به خانه های تاریک و بی دریچه عادت کرده اند، از پنجره های باز و نورگیر، گریزان هستند.

قلمرو فکری : مردمی که به سنت ها و رسوم کهنه و محدود عادت کرده اند، از نوگرایی و پیشرفت و

ارتباط با جهان گریزانند.

ریزپیام‌های درس

اروپا قدم‌های بزرگی در راه علم و صنعت برداشته، اما ای کاش، پا به پای این پیشرفت‌ها، اخلاق علم و فن هم رشد می‌کرد؛ وگرنه تیر و کمان با همه زیان‌هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم ضررتر از توپ و تفنگ است.

نویی و جوانی هرچند آلوده به پستی‌ها و زبونی‌ها باشد، غالباً پیروز میدان است.
اگر جنگ چیزهای ارزشمندی را از ما گرفت، در مقابل، درهایی را به روی ما گشود.
پیشرفت و تمدن نمی‌تواند یک سویه و تک بعدی باشد ...
مردمی که به خانه‌های تاریک و بی دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر گریزان هستند.

کارگاه‌متن‌پژوهی

وابسته‌های پیشن اسم

خواندیم که گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته پیشین و پسین تشکیل می‌شود. در مثال «دانش‌آموزان کلاس پنجم، تمرین‌های ریاضی خود را نوشتند.» «دانش‌آموزان» و «تمرین» را در گروه اسمی هسته می‌گوییم و بقیه واژه‌ها (کلاس، پنجم، ریاضی و خود) وابسته‌اند. وجود هسته در گروه الزامی است اما آمدن وابسته‌ها در گروه اختیاری است. هسته گروه اسمی، اسم است.

۱ مهم‌ترین عضو گروه اسمی، هسته است. «این دو جلد کتاب»

۲ هسته اولین کلمه‌ای است که در گروه نقش نمای اضافه گرفته است. «این دو شهر بزرگ ایران»

۳ اگر فقط اسم باشد و ساختار گروهی نداشته باشد، همان یک اسم هسته است. «کتاب خواندنی

است.» وابسته‌های پیشین اسم عبارت‌اند از :

(الف) صفت اشاره : این شهر مرزی به آذربایجان نزدیک است. / آن کتاب داستانی را دوستم هدیه کرد.

(ب) صفت پرسشی : کدام رمان را خوانده‌ای؟ / چه کار در این هفته انجام داده‌ای؟ / چند سفر علمی تاکنون رفته‌ای؟

(پ) صفت تعجبی : عجب طبیعت بکری! / چه هوای پاک!

(ت) صفت شمارشی (اصلی و ترتیبی) : بیست و هشتمین جشنواره فیلم فجر برگزار گردید. / یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت.

(ث) صفت مبهم : هر روشی را لازم بود، به کار گرفتیم. / هیچ عمل نیکی بدون پاداش نمی‌ماند.

(ج) صفت عالی : با وجود سخت‌ترین تحریم‌ها ایران از موضع خود عقب نشینی نکرد.

چ) شاخص

شاخص‌ها عناوین و القایی هستند که بدون نشانه یا نقش‌نمایی پیش از اسم یا بعد از اسم می‌آیند و نزدیک‌ترین وابسته به هسته هستند و خود اسم یا صفت‌اند که می‌توانند هسته گروه اسمی قرار بگیرند. در صورت هسته واقع شدن دیگر شاخص محسوب نمی‌شوند؛ شاخص‌ها مانند: استاد، مهندس، کدخدا، سرگرد، آقا، خان و... در نمونه‌های «خان کاکا/جواد خان- آقا محسن/عیسی خان بهادری و... مثال‌ها: ۱) مرحوم عیسی خان بهادری فرزند موسی خان و نواده علی بزرگ از فرزندان بیگلرخان بود.

۲) دکتر دادبه در روز سخنرانی، چند غزل حافظ را بررسی کرد.

روان خوانی

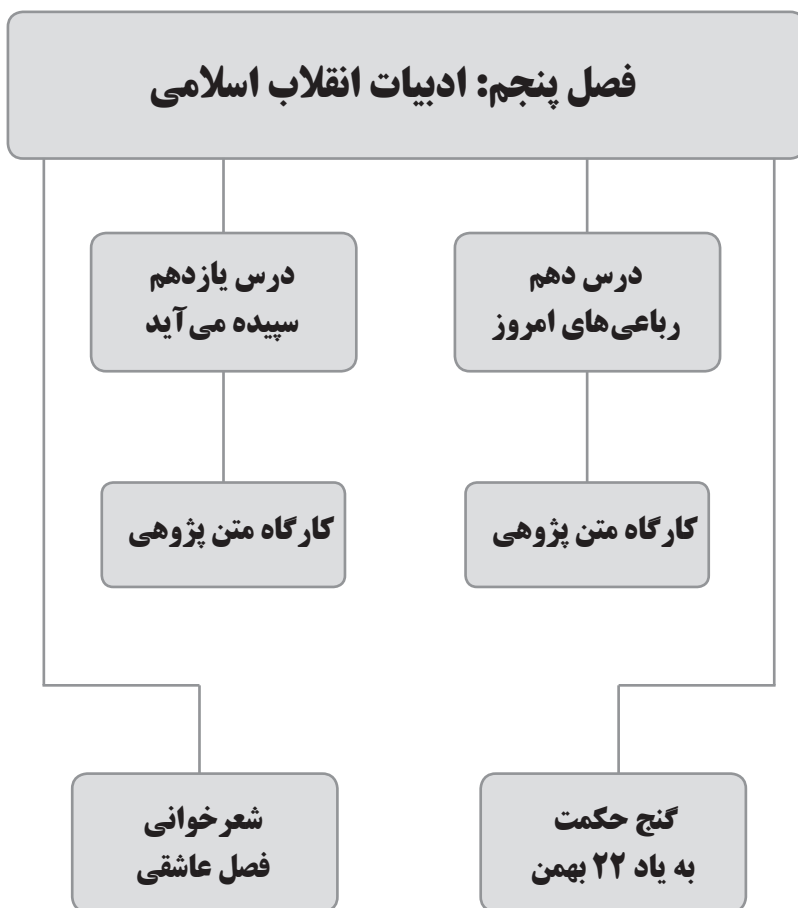
تا غزل بعد...

زندان موصل، خاطرات اسیر آزاد شده، اصغر رباط‌جری

از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم
همراه تو فرسنگ به فرسنگ بمیریم
لایق که نبودیم در این جنگ بمیریم
بس بود که با آن غزل آهنگ بمیریم
در غیرت ما نیست که از ننگ بمیریم
بد خاطره‌ای نیست اگر لنگ بمیریم
شاید که خدا خواسته دلتنگ بمیریم

آبی تر از آنیم که بی رنگ بمیریم
ما آمده بودیم که تا مرز رسیدن
ما را بکش و مثله کن و خوب بسوزان
یک جرئت پیدا شدن و شعر چکیدن
فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد
پای طلب و شوق رسیدن همه حرف است
تقصیر کسی نیست که این گونه غریبیم

توضیح: دو بیت از این غزل در متن درس آمده و دیگر ابیات جهت آگاهی آورده شده است.



درس دهم

نمایه درس

عنوان: رباعی‌های امروز

نوع ادبی: ادبیات انقلاب اسلامی
 درونمایه: بیان شجاعت، حقیقت‌جویی، از خودگذشتگی، جوانمردی،
 آزادی‌طلبی و دفاع از وطن

قلمرو معنایی

- ۱- درک مفاهیم و معانی
بیت‌ها
- ۲- دریافت پیام‌های متن

قلمرو ادبی

- ۱- آموزش رباعی
- ۲- بررسی کاربرد آرایه‌ها
(تشبیه، استعاره، تشخیص
کنایه و ...)

قلمرو زبانی

- تمرین ساختمان واژه و
 رابط‌های معنایی واژه

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با قالب رباعی برای سرودن مضامین اجتماعی و انقلابی (علم)
- ۲ آشنایی بیشتر با ادب پایداری (علم)
- ۳ تقویت روحیه شجاعت و از خودگذشتگی در نوجوانان (اخلاق)
- ۴ توانایی خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۵ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل محتوا و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
- ۶ توانایی تشخیص قالب رباعی از دیگر قالب‌های شعری (عمل)
- ۷ کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های پژوهش یا روش تدریس واحد کار، تدریس کارایی گروه، پرسش و پاسخ و... روش پژوهش : دبیر گرامی بعد از معرفی مراحل روش پژوهش (تعیین موضوع، هدف، ارائه طرح، نحوه اجرا) چند موضوع در باره رباعی و سرایندگان آن پیشنهاد می‌کند تا به دلخواه دانش‌آموزان یکی از آنها را انتخاب کنند. بعد از انتخاب موضوع، دانش‌آموزانی که موضوع مشترک برگزیدند، یک گروه پژوهشی را تشکیل دهند و با تقسیم مطالب مربوط به آن موضوع (مثلاً دانش‌آموزی نام سرایندگان رباعی معاصر را همراه با برخی اشعارشان جمع‌آوری می‌کند. دانش‌آموز دیگر همان گروه از نظر محتوایی کار می‌کند و دیگری نیز به صورت تطبیقی با یک اثر دیگر و...) کار پژوهشی خود را تکمیل و برای ارائه به کلاس آماده می‌کنند.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب رباعیات (سرایندگان رباعیات متن درس)، نوار صوتی خوانش متن، نرم‌افزارهای آموزشی مناسب با درس و....

منابع تکمیلی

- ۱ بررسی نمادها در اشعار سلمان هراتی. لیدا نیک آیین. پاییز ۱۳۹۴. نشریه زیبایی شناسی ادبی. دوره ۵. شماره ۲۵. صص ۱۴۲-۱۲۳.
- ۲ چشم انداز شعر معاصر ایران، سید مهدی زرقانی. ۱۳۸۴. چاپ دوم. تهران : نشر ثالث.
- ۳ تحوّل موضوع و معنا در شعر معاصر. محمد ناصر. ۱۳۸۲. تهران : نشر میانه.

۴ عاشورا در آیینۀ شعر معاصر: بررسی و تحلیل شعرهای عاشورایی. نرگس انصاری. ۱۳۹۰. تهران: مجتمع فرهنگی عاشورا.

تحلیل متن درس

رباعی‌های امروز

چون سیل ز پیچ و تاب صحرا می‌رفت بی‌تاب نظیر جوشش چشمۀ دور	همراه سحر به فتح فردا می‌رفت این رود به جست‌وجوی دریا می‌رفت ^۱ سلمان هراتی
رازی که خطرکنندگان ^۲ می‌دانند با بال شکسته پر گشودن هنر است	در بازی خون ^۳ ، پرندگان می‌دانند این را همه پرندگان می‌دانند! ^۴ مصطفی علیپور
ای، کعبه به داغ ماتمت، نیلی پوش جز تو که فرات، رَشحه‌ای از یمِ توس	وز تشنگی‌ات فُرات در جوش و خروش ^۵ دریا نشنیدم که کشد مشک به دوش ^۶ محمدعلی مجاهدی (پروانه)

۱- قلمرو زبانی: می‌رفت: فعل ماضی استمراری/ چون: مثل، حرف اضافه/ بی‌تاب: قید پیشونددار، مشترک با صفت/ نظیر: حرف اضافه/ پیچ و تاب، جست‌وجو: از نظر ساختمان ونّی- مرکّب./ قلمرو ادبی: سیل، چشمه، رود، دریا: مراعات نظیر/ این رود: استعاره از شهید و مبارز/ جو سیل: تشبیه./ نظیر جوشش: تشبیه/ همراه سحر: اضافه استعاره و تشخیص/ واج آرایی: صامت «ف و ت»/ به فتح فردا رفتن: کنایه از پیروزی./ دریا: استعاره از وحدت الهی، وجود ازلّی، شهادت./ قلمرو فکری: مبارز مانند سیل، عاشقانه از میدان نبرد می‌گذشت تا همراه سپیده، ظلمت را بشکافد و به صبح پیروزی برسد. و مانند چشمه پر موج به پیش می‌رفت تا به دریا برسد؛ یعنی می‌رفت تا به خدا برسد.

۲- قلمرو زبانی: خطرکنندگان: آنها که از جان و مال خود می‌گذرند.

۳- قلمرو زبانی: بازی خون: جنگ، که در آن احتمال از دست دادن جان است. قلمرو فکری: درگذشتن از جان، رازی است که به این راز تنها کسانی پی می‌برند، که در جنگ برنده باشند؛ یعنی یا بر دشمن بیرونی پیروز می‌شوند و یا بر دشمن درونی (نفس خود) غالب می‌آیند و شهید راه وطن می‌شوند.

۴- قلمرو ادبی: با بال شکسته پرگشودن هنر است: متناقض نما/ واج آرایی: «گ، د، ن»، بال، پرندگان و بال گشودن: مراعات نظیر/ پرندگان: استعاره و مجاز/ می‌تواند نماد آزادگان باشد./ با خون بازی کردن: کنایه از جان فشانی و شهادت./ بازی و رازی/ پرندگان، پرندگان: جناس ناهمسان اختلافی/ بال شکسته: کنایه از معلول./ قلمرو فکری: با وجود معلولیت جسمی باز می‌جنگد و عاشق شهادت است. دو بیت به آرمان خواهی و شهادت طلبی اشاره دارد و اینکه مبارزان عاشق شهادت بودند و تا پای جان استقامت کردند.

۵- قلمرو زبانی: فعل است به قرینه معنوی در هردو مصراع بیت اول حذف شده است. / کشد: مضارع التزامی، بکشد. / قلمرو ادبی: داغ و ماتم: مراعات نظیر/ ای کعبه: تشخیص و استعاره/ واج آرایی: صامت «ش» و «د»/ هردو مصراع حسن تعلیل دارند. کعبه به دلیل ماتم تو نیلی پوش است./ نیلی پوش ایهام: ۱- رود نیل ۲- رنگ نیلی/ مصرع دوم بیت دوم: تلمیح/ قلمرو فکری: ای کسی که کعبه در سوگ عروج عاشقانه تو در ماتم است و سیاه پوش شده است. (اشاره به جان فشانی حضرت عباس)

۶- قلمرو زبانی: یم: دریا/ رَشحه: قطره، چکه ج. رَشحات/ قلمرو ادبی: یم: استعاره از معرفت و جوانمردی.

از چنبر نفس، رسته بودند آنها
بت‌ها همه را شکسته بودند آنها^۱
پرواز شدند و پر گشودند به عرش
هرچند که دست بسته بودند آنها^۲
مصطفی محدثی خراسانی

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه یکم: رباعی

یکی از قالب‌های شعر فارسی به معنی چهارتایی یا چهارگانی است که در فارسی به آن ترانه نیز می‌گویند. این قالب، یک قالب شعر ایرانی است، که در زبان‌های دیگری، مانند عربی و ترکی و اردو نیز مورد استفاده قرار گرفته است. وزن آن هم وزن عبارت «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» است. اما عروض دانان ایرانی و خارجی، برای رباعی دو یا یک وزن اصلی قائل‌اند. عروض دانان قدیم، وزن رباعی را در دو شجره‌اخر و اخرم قرار داده‌اند که از آن ۲۴ وزن منشعب می‌شود. دکتر شمیسا، برای رباعی یک وزن برشمرده و معتقد است از آن یازده وزن فرعی به دست می‌آید.

رباعی، ساخت‌مندترین قالب شعر فارسی است و از منظر ارتباط مضمونی و ساختی و هم از دید کوتاهی و ابجاز به «هایکو» شبیه است. پیام اصلی شاعر در این قالب نیز معمولاً در مصراع آخر نهفته است. گویی مصراع‌های اول تا سوم در حکم مقدمه سخن شاعرند. درونمایه آن بیشتر عشق، عرفان و فلسفه است. در مورد منشأ رباعی، در کتاب‌های تاریخی دو روایت متفاوت درج شده است. روایت اول، رودکی را واضع این نوع شعر می‌دانند و گویند که وزن آن را از ترانه‌ای که کودکان به هنگام بازی می‌خواندند، اقتباس کرده است. در روایت دوم، یعقوب لیث را واضع رباعی می‌دانند و شعرای دربار او این وزن را اختراع کرده‌اند. رباعی متشکل از دو بیت (چهار مصراع) است. رعایت قافیه در مصراع‌های نخست، دوم و چهارم الزامی و در مصراع سوم اختیاری است. شعرای اولیه، به گفتن رباعیات چهار قافیه‌ای گرایش داشتند، اما به تدریج و از اوایل قرن ششم هجری، شکل سه مصراع‌ی قافیه در رباعی رایج شد.

معروف‌ترین رباعی‌سرا در تاریخ ادب فارسی حکیم عمر خیام نیشابوری است که مجموعه اشعار وی به رباعیات خیام مشهور می‌باشند. رباعیات عطار، مولوی، اوحدالدین کرمانی و باباافضل کاشی نیز شهرت دارند. در دوران معاصر، نیما یوشیج به سرودن رباعی اشتیاق تمام از خود نشان داد و بیش از ۱۸۰۰ رباعی

۱- قلمرو زبانی: چنبر: دایره/ رسته: رها شده/ عرش: آسمان/ نفس: دل‌بستگی، تعلق/ رسته بودند و شکسته بودند: فعل ماضی بعید/ همه: صفت مبهم/ هرچند که: حرف وابسته مرکب/ بت‌ها همه را: همه بت‌ها: فک اضافه/ قلمرو ادبی: پر، پرواز، عرش: مراعات نظیر/ چنبر نفس: اضافه تشبیهی/ از چنبر نفس رستن: کنایه از ترک تعلقات/ بت‌ها: استعاره/ پر گشودن: کنایه از ترک تعلقات/ دست بسته: کنایه از نیازمند، فقیر/ رسته و بسته: جناس دارد./ دست بسته پر کشیدن: تناقض.

۲- دست بسته بودن آنها اشاره دارد به شهادت اسرا و به ویژه آن غواصان دریادل که همگی پس از آنکه عملیاتشان لو رفت و پس از اسیر شدن در گور دسته جمعی دفن شدند.

از او به جای مانده است. بعد از نیما، سایر شاعران نوپرداز همچون سیاوش کسرای و منصور اوجی به این قالب توجه ویژه داشتند. در دوران انقلاب، رباعی احیای مجدد یافت و شاعرانی چون سید حسن حسینی و قیصر امین پور در احیاء آن نقش داشتند.

اوزان رباعی: برابر عروض علمی، اساس وزن رباعی بر «مستفعل مستفعل مستفعل فع» نهاده شده است که با استفاده از دو قانون اختیارات وزنی شاعری، به ۱۲ وزن تبدیل می شود:

ابدال = که از مستفعل (— U U)، مفعولن (— — —) حاصل می شود.

قلب = که از مستفعل (— U U)، فاعلات (— U —) به دست می آید.

مفعولن را می توان در هر سه رکن به کار برد. اما فاعلات فقط در رکن دوم می تواند به کار رود. به این

ترتیب در ۱۲ وزن می توان رباعی سرود؛ که چنین اند:

۱ مستفعل مستفعل مستفعل فع: — U U — / — U U — / — U U — / تقدیر که بر کشتنت آزرمت نداشت

۲ مفعولن مستفعل مستفعل فع: — — — / — U U — / — U U — / خاقانی را طعنه زنی چون دم تیغ

۳ مستفعل مفعولن مستفعل فع: — — — / — U U — / — U U — / خرسند همی بودم در دام تو من

۴ مستفعل مستفعل مفعولن فع: — U U — / — U U — / — — — / امروز تو را دسترس فردا نیست

۵ مفعولن مفعولن مستفعل فع: — — — / — — — / — U U — / با یارم میگفتم در خشم مرو

۶ مستفعل مفعولن مفعولن فع: — U U — / — — — / — — — / گفتم که سرانجامت معلوم شد

۷ مفعولن مستفعل مفعولن فع: — — — / — U U — / — — — / تا بتوانی خدمت رندان می کن

۸ مفعولن مفعولن مفعولن فع: — — — / — — — / — — — / گفتا دارم گفتم کو؟ گفت اینک

۹ مستفعل فاعلات مستفعل فع: — U U — / — U — / — U U — / هنگام سپیده دم خروس سحری

۱۰ مفعولن فاعلات مستفعل فع: — — — / — U — / — U U — / عمرت تا کی به خود پرستی گذرد

۱۱ مستفعل فاعلات مفعولن فع: — U U — / — U — / — — — / راز از همه نا کسان نهان باید داشت

۱۲ مفعولن فاعلات مفعولن فع: — — — / — U — / — — — / تا با من از دلت سخن می گویی

از این گونه های دوازده گانه رباعی، همه کاربرد یکسانی ندارند؛ اوزان ۲ — ۳ — ۶ — ۷ کم کاربردترین هستند و اوزان ۵ — ۸ عملاً کاربردی ندارند و اوزان ۱ — ۴ — ۹ — ۱۱ — ۱۰ — ۱۲ به ترتیب پر کاربردترین

اوزان رباعی هستند. (ن. ک. وزن و قافیۀ شعر فارسی، تقی وحیدیان کامیار، ص ۵۳ — ۵۴)

آموزۀ دوم: حسن تعلیل

حسن تعلیل در لغت به معنای دلیل و برهان نیکو آوردن است. در اصطلاح ادبی، حسن تعلیل صنعتی است که در آن شاعر دلیلی ادعایی برای پدیده ها می آفریند یا بین دو پدیده رابطه علت و معلول تخیلی ایجاد می کند. در شعر فارسی این صنعت از آغاز، ظهور و نمود داشته است. حسن تعلیل به گفته استاد شمیسا، «از مباحث مهم ادبیات است و یکی از مختصات سبک ادبی، تعلیل ادبی است.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۷۱) حسن تعلیل در

شعر فارسی جایگاه رفیعی دارد؛ به نحوی که می‌توان این صنعت را از صناعات محبوب شاعران کهن فارسی به شمار آورد. شمیسا درخصوص این آرایه می‌گوید: «مقدمتاً باید دانست که اگر تعلیل در اثری لطیف نباشد یا جنبه علمی داشته باشد، نمی‌توان آن را ادبی دانست. پس تعلیل در ادبیات اسلوب خاصی دارد و باید جنبه اقناعی و استحسانی داشته باشد نه برهانی و علمی و مبتنی بر تشبیه باشد که خود تشبیه مبتنی بر کذب است. تعلیل بر دو نوع است:

(الف) علتی که ذکر می‌شود، واقعی و حقیقی است، اما در ربط آن به معلول، ظرافت و لطافتی است و این به وسیله تشبیه (مضمر و تمثیل) صورت می‌گیرد.

(ب) علت ادعایی: علتی که برای معلول ذکر می‌شود، حقیقت ندارد، بلکه شاعر بر اثر تشبیهی که در ذهن او صورت گرفته است چنین ادعایی می‌کند و این از نوع قبلی هنری‌تر است. گاهی علت ادعایی امر غیرممکن را ممکن جلوه می‌دهد (با تشبیه و تشخیص) گاهی برای اموری که عرفاً احتیاج به توجیه و تعلیل ندارد، توجیه و تعلیلی تخیل می‌کنند.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۷۱-۱۶۹) به مثال‌های زیر توجه کنید:

*کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود
بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود
(حافظ)

شاعر علت سر به زیر بودن گل بنفشه را به وجود آمدن گل می‌داند.

*باران همه بر جای عرق می‌چکد از ابر
پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد
(حافظ)

شاعر علت باریدن باران را عرقی می‌داند که ابر در برابر لطافت روی یار می‌ریزد.

*ذره را تا نبود همت عالی حافظ
طالب چشمه خورشید درخشان نشود
(حافظ)

شاعر علت طبیعی بالا رفتن ذرات معلق در فضا را از بلند همتی ذره می‌داند.

*من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه
تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
*چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند
من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
(رودکی)

شاعر علت رنگ کردن موی خود را در هنگام پیری چنین ذکر می‌کند: چون در هنگام مصیبت، مردم لباس سیاه می‌پوشند، من هم از مصیبت پیری موی خود را سیاه می‌کنم.

گر شاهدان نه دینی و دین می‌برند و عقل
پس زاهدان برای چه خلوت گزیده‌اند؟
(سعدی)

شاعر علت گوشه‌نشینی زاهدان را در امان بودنشان از دست شاهدان می‌داند که دنیا و دین و عقل را غارت می‌کنند.

*بید درخت عزیزی است اما همواره بر خود می‌لرزد. در شهرها و آبادی‌ها نیز بیمناک است، که هول کویر در مغز استخوانش خانه کرده است. (شریعتی)
نویسنده علت لرزش درخت بید را ترس از بودن در کویر ذکر کرده است.

کنج حکمت

به یاد ۲۲ بهمن

آسمان با هفت دست گرم و پنهانی دف می‌زد^۱ و رنگین کمانی از شوق و شور، کلاف ابرهای تیره^۲ را از هم باز می‌کرد. خورشید در جشنی بی غروب، بر بام روشن جهان ایستاده بود و تولد جمهوری گل محمدی^۳ را یکل می‌کشید^۴.

بیست و دوم بهمن در هیئت روزی شکوهمند، آرام آرام از یال کوه‌های بلند و برف‌گیر فرود آمد و در محوطهٔ آفتابی انقلاب ابدی شد و ما در سایهٔ خورشیدی‌ترین مرد قرن^۵ به بارِ عامِ رحمت الهی^۶ راه یافتیم و صبح روشن آزادی را به تماشا ایستادیم.

اندک اندک جلوه‌هایی از تقدیر درخشانِ این نهضت به ملت ما لبخند زد. حلول این صبح روشن را بزرگ می‌داریم و یاد ایثارگران سهیم در این حماسهٔ سترگ را — تا همیشه — در خاطرهٔ خویش به تابناکی پاس خواهیم داشت.

سید ضیاءالدین شفیعی

تحلیل متن

متن، تثری ادبی است. تشبیهات دل نشین و لطیفی دارد و به تبع آن تصاویر دل نشینی ساخته است. تصویرهایی از این دست که از فجر انقلاب اسلامی ارائه شده، بسیار مانا ترند و گذشته از اینکه این گونه ترهای ادبی، مضامین مربوط به انقلاب اسلامی را مطبوع‌تر ارائه می‌کنند، در پرورش نیروی تخیل دانش‌آموزان نیز سهم به‌سزایی دارند.

- ۱- قلمرو ادبی: هفت دست گرم و پنهانی: استعاره از هفت سیاره. / دف زدن آسمان هم، تشخیص.
- ۲- قلمرو ادبی: کلاف ابرهای تیره: تشبیه ابر به کلاف، تشبیه لطیفی است.
- ۳- قلمرو فکری: منظور از جمهوری در نظام ما، جمهوری اسلامی است.
- ۴- قلمرو زبانی: یکل: هلهله شادی. کل زدن یا یکل کشیدن در اصطلاح مردمان غرب و جنوب ایران یعنی هلهله کردن زنان. صدایی که با حرکت تند زبان ایجاد می‌شود و هم‌زمان فاصله میان دو انگشت شست و سبابه بین دهان و بینی قرار می‌گیرد.
- ۵- قلمرو فکری: خورشیدی‌ترین مرد قرن: منظور امام خمینی علیه السلام است.
- ۶- قلمرو زبانی: بار عام: اجازه و رخصت عمومی. / قلمرو فکری: بار عام رحمت الهی راه یافتیم: رحمت الهی نصیب همهٔ مردم ایران شد. توضیح اینکه رحمت خداوند، جنبهٔ عمومی دارد و همهٔ هستی را شامل می‌شود.

درس یازدهم

نمایه درس

عنوان: سپیده می آید

نوع ادبی: انقلاب اسلامی
درون مایه: جنگ، ایمان به خداوند، دفاع مقدس، شهادت طلبی، حفظ میهن
قالب: غزل

قلمرو معنایی

- ۱- مفهوم ابیات
- ۲- مقایسه معنایی اشعار شاعران
- ۳- دریافت مفهوم کنایی

قلمرو ادبی

بررسی آرایه های ادبی
(استعاره، مجاز، تشبیه
و ...)

قلمرو زبانی

- صفت های بیانی
- ۱- ساده
 - ۲- فاعلی
 - ۳- مفعولی
 - ۴- لیاقت
 - ۵- نسبی

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر با ادبیات انقلاب اسلامی و برخی از شاعران انقلاب، مانند نصرالله مردانی (علم)
- ۲ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۳ تقویت رفتارهای دلیرانه و شهادت طلبانه در برابر ظلم و تجاوز دشمن (اخلاق)
- ۴ نگرش مثبت به ارزش‌های دفاع مقدس و انقلاب اسلامی (ایمان)
- ۵ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی (صفات بیانی)، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های تدریس کارایی گروه، بحث گروهی، پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب‌درسی، نمونه اشعار نصرالله مردانی، عکس، نمایش فیلم‌های مطرح دفاع مقدس، اسلایدها و تصویرهایی مرتبط با نصرالله مردانی و آثار او و

منابع تکمیلی

- ۱ بررسی تطبیقی و سبک‌شناسانه جلوه‌های پایداری در شعر نزار قبانی و نصرالله مردانی. محمد جعفر اصغری. کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی سال ششم زمستان ۱۳۹۵. شماره ۲۴.
- ۲ بررسی حس آمیزی در اشعار نصرالله مردانی. علیرضا محمودی؛ فاطمه راشکی. زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز سال ۶۹. بهار و تابستان ۱۳۹۵. شماره ۲۳۳.
- ۳ بررسی موسیقی و صورخیال در شعر جنگ نصرالله مردانی. حسن صدقی. سال پنجم پاییز و زمستان ۱۳۹۲. شماره ۹.
- ۴ جریان‌شناسی شعر انقلاب اسلامی. سعید علایی. ۱۳۷۸. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۵ سمند صاعقه. نصرالله مردانی. ۱۳۷۴. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۶ یادنامه نصرالله مردانی. (آن یار دلنواز). ۱۳۷۸. تهران: سوره مهر.

سپیده می‌آید

صدای سَم سمند سپیده می‌آید	یلی که سینهٔ ظلمت دریده می‌آید ^۱
گرفته بیرق تابان عشق را بر دوش	کسی که دوش به دوش سپیده می‌آید ^۲
طلوع برکهٔ خورشید تابناک دل است	ستاره‌ای که ز آفاق دیده می‌آید ^۳
بهار آمده با کاروان لاله به باغ	به دشت ژاله، گل نو دمیده می‌آید ^۴
به سوی قلّه بی‌انتهای بیداری	پرنده‌ای که به خون پر کشیده می‌آید ^۵
در آن کران که بود خون عاشقان جوشان	شهید عشق سر از تن بریده می‌آید ^۶

۱- قلمرو زبانی : سمند : نوعی اسب مایل به رنگ زرد / یل : پهلوان ، شجاع.

قلمرو ادبی : سمند سپیده : اضافهٔ تشبیهی / یل : استعاره از امام خمینی/ سینهٔ ظلمت : اضافهٔ استعاره و تشخیص/ واج آرای : صامت «س و د»/ سم، سمند : مراعات نظیر/ واج آرای : صدای کسره - : صدای سم سمند سپیده/ سینهٔ ظلمت دریدن : کنایه از نابودی ظلمت./ سپیده، ظلمت : تضاد. / قلمرو فکری : صدای سم اسب سحرگاه پیروزی به گوش می‌رسد. پهلوانی که ظلمت را نابود کرده است؛ یعنی همان موعود می‌آید.

۲- قلمرو زبانی : بیرق : پرچم. / دوش به دوش : همراه. / بیرق تابان : ترکیب وصفی/ بیرق عشق : ترکیب اضافی.

قلمرو ادبی : بیرق عشق : اضافهٔ تشبیهی. / دوش به دوش سپیده : تشخیص. / واج آرای : صامت «ش و د»/ بیرق به دوش گرفتن : کنایه از جلودار بودن. / قلمرو فکری : او که همراه سپیدهٔ آزادی می‌آید، همان جلودار عشق است که عاشقانه هدایت می‌کند. منظور آن است که امام خمینی علیه السلام با عشقی که به مردم داشتند، آمدند و رهبری را به عهده گرفتند.

۳- قلمرو زبانی : برکه : آبگیر. استخر. / تابناک : درخشان، نورانی/ آفاق : ج افق، کرانه‌های آسمان. / مصراع اول جمله سه جزئی با مسند. / مصراع دوم جمله دو جزئی با فعل ناگذر. / برکهٔ خورشید : ترکیب اضافی/ خورشید تابناک : ترکیب وصفی/ آفاق دیده : ترکیب اضافی.

قلمرو ادبی : برکهٔ خورشید تابناک دل : دو تشبیه است : تشبیه خورشید به برکه و تشبیه دل به خورشید. خورشید تابناک : استعاره از عشق و معرفت / ستاره : استعاره از اشک شوق / آفاق دیده : اضافهٔ استعاره. / واج آرای : صامت «د»/ مصرع اول : واج آرای صدای کسره/ مراعات نظیر : خورشید، طلوع، تابناک، ستاره، آفاق. / قلمرو فکری : اشک چون ستاره، نشانه‌ای است از درخشش عشق در دل‌های منتظران؛ دل‌هایی که برای این عشق به سان برکه‌اند.

۴- قلمرو زبانی : نودمیده : تازه/ هردو مصراع دو جزئی با فعل ناگذر/ کاروان : واژهٔ دو تلفظی.

قلمرو ادبی : بهار : استعاره از پیروزی انقلاب اسلامی/ کاروان لاله : استعاره از شهیدان/ باغ : استعاره / گل نودمیده : استعاره/ مراعات نظیر : بهار، لاله، باغ، دشت، ژاله، گل/ واج آرای : صامت «ب و د».

قلمرو فکری : انقلاب اسلامی با شهادت مبارزان به پیروزی رسیده است.

۵- قلمرو ادبی : قلّه بیداری : اضافهٔ تشبیهی / پرندهٔ به خون پرکشیده : استعاره از شهید/ به خون پر کشیدن : کنایه از شهادت/ مراعات نظیر : پرنده ، پر/ واج آرای : صامت «ب»/ مصرع اول : واج آرای

قلمرو فکری : انسان‌های مبارز با شهادتشان به سمت قلّه بی‌انتهای بیداری پرواز می‌کنند.

۶- قلمرو زبانی : کران : کناره، حاشیه / سر از تن بریده : قید. وندی- مرکب.

قلمرو ادبی : شهید عشق : استعاره از امام حسین علیه السلام/ واج آرای : صامت «د و ش»/ مراعات نظیر : خون، شهید، سر از تن بریده. / سر از تن بریده : کنایه از کشته شده. / عاشقان، عشق : اشتقاق/ جوشان بودن خون : استعارهٔ مکنیه.

قلمرو فکری : در کرانه‌هایی که خون عاشقان می‌جوشد، سر از تن جدا شده‌ای می‌آید که در راه عشق به شهادت رسیده است.

به پاسداری آیین آسمانی ما گزیده‌ای که خدا برگزیده می‌آید^۱
نصرالله مردانی

کارگاه متن‌پژوهی

صفت‌های بیانی

در ترکیب‌های وصفی اگر صفت بعد از موصوف بیاید، یا شمارشی خواهد بود یا بیانی. صفت بیانی برای توضیح و وصف یک واژه به کار می‌رود، یعنی موصوف؛ مانند: خورشید تابناک
پرکاربردترین انواع صفت‌های بیانی عبارت‌اند از:
الف) ساده: خوب، روشن، زلال، تیره، ناهنجار، بی‌تدبیر.
ب) فاعلی: الف) بن مضارع + تنده، ا، ان = خورنده، گویا، دوان/گیرنده، گیرا، روان.
ب) بن مضارع یا ماضی + گار: آموزگار، آفریدگار.
پ) مفعولی: بن ماضی (مصدر بدون نَ) + ه = گداخته، شکسته، شکفته.
ت) لیاقت: مصدر + ی = خوردنی، پوشیدنی، خواندنی.
ث) نسبی: اسم + ی = آسمانی، مذهبی، عرفانی.
اسم + ین = زرین، سنگین.
اسم + ینه = زرینه، سیمینه.
اسم + انی = روحانی.
اسم + انه = مردانه، زنانه، کودکانه.

۱- قلمرو ادبی: واج آرای: «ا و د»/ گزیده و برگزیده: اشتقاق/ مصرع اول: واج آرای صدای کسره -
قلمرو فکری: برای نگاهبانی از آیین الهی، برگزیده و ویژه خدا، امام زمان ظهور خواهد کرد.

فصل عاشقی

بیا عاشقی را رعایت کنیم
 از آنها که خونین سفر کرده‌اند
 از آنها که خورشیدِ فریادشان
 چه جانانه چرخ جنون می‌زنند
 ۵ به رقصی که بی پا و سر می‌کنند
 هلا! منکر جان و جانان ما
 بزن زخم، این مرهم عاشق است
 مگو سوخت جان من از فرط عشق
 ببین لاله‌هایی که در باغ ماست
 ۱۰ بیا با گل لاله^۶ بیعت کنیم
 ز یاران عاشق حکایت کنیم
 سفر بر مدار خطر^۱ کرده‌اند
 دمید از گلوی سحر زادشان^۲
 دف عشق با دست خون می‌زنند^۳
 چنین نغمهٔ عشق سر می‌کنند
 بزن زخم انکار بر جان ما
 که بی زخم مردن غم عاشق است^۴
 خموشی است‌هان! اولین شرط عشق^۵
 خموشند و فریادشان تا خداست^۶
 که آلاها را حمایت کنیم
 (حسن حسینی)

۱- قلمرو زبانی : خطر : در اینجا نیز - مثل درس دهم - به معنی گذشتن از جان و مال است؛ نیز به معنی سختی و دشواری و نزدیک شدن به هلاکت.

۲- قلمرو ادبی : خورشیدِ فریاد : تشبیه. فریاد مانند خورشیدی از گلوی آنها دمید (طلوع کرد). / قلمرو فکری : فریادی که نوید امید و پیروزی می‌داد.

۳- قلمرو ادبی : تلمیحی به سماع صوفیانه دارد که معمولاً این سماع (رقص) با دف زدن و اشعاری خاص خواندن و سپس از خود بی خود شدن (وجد) همراه بود.

۴- قلمرو زبانی : زخم : زخم عشق است که شیرین است. / قلمرو فکری : در عرصهٔ عشق و عاشقی هم باید زخمی خنجر عشق شد. ۵- اشاره دارد به این گفته‌ها از مولانا (مولوی ۱۳۷۱، ۵/ ۲۲۳۹- ۲۲۴۰) :

عارفان که جام حق نوشیده‌اند رازها دانسته و پوشیده‌اند
 هر که را اسرار کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

۶- قلمرو ادبی : خموشند و فریادشان تا خداست : پارادوکس. همچنین است مصراع دوم بیت بعد.

۷- قلمرو ادبی : گل لاله : استعاره از شهید/ آلاها : شهیدان

فصل ششم: ادبیات حماسی

درس چهاردهم
حملة حیدری

کارگاه متن پژوهی

شعر خوانی
وطن

درس سیزدهم
درس آزاد
(ادبیات بومی ۲)

کارگاه متن پژوهی

درس دوازدهم
کاوه دادخواه

کارگاه متن پژوهی

کنج حکمت
کاردانی

درس دوازدهم

نمایه درس

عنوان: کاوه دادخواه

نوع ادبی: حماسه

درون مایه: مبارزه و هم قدمی مردم در برابر ظلم

قالب: نثر تحلیلی و اشعار در قالب مثنوی

قلمرو معنایی

۱- درک مفاهیم و پیام های متن و عبارت ها
۲- بازگردانی ابیات به نثر روان

قلمرو ادبی

بررسی کاربرد آرایه های ادبی (استعاره، تشبیه جناس و اغراق)

قلمرو زبانی

وضعیت واژگان در گذر زمان

هدف‌های آموزشی

- ۱- آشنایی با نمونه‌ای از داستان‌های حماسی دوره پهلوانی شاهنامه فردوسی (داستان کاوه آهنگر) (علم)
- ۲- تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)
- ۳- تقویت روحیه وحدت و هم‌قدمی در برابر ظلم (تفکر)
- ۴- تقویت نگرش مثبت نسبت به ارزش‌های اجتماعی چون دفاع از مظلوم (اخلاق)
- ۵- تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۶- کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

الگوی پیش‌سازمان‌دهنده، روش کشف مفاهیم، ایفای نقش، مطالعه گروهی و همیاری و ... روش کشف مفاهیم: دبیر محترم با ارائه تصویری روشن از اطلاعات طبقه‌بندی شده در ذهن، مانند تقسیم‌بندی آثار ادبی براساس محتوا، شکل و قالب و ویژگی‌های حماسه، گروه‌های دانش‌آموزی را به مطالعه و تحقیق گروهی وامی‌دارد. برای استفاده بهینه از زمان، دانش‌آموزان می‌توانند اطلاعات جمع‌آوری شده گروهی را در دفتر یا پوشه‌ای جمع کنند و در همان جلسه آموزشی درس مربوط به دبیر خود تحویل دهند.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، شاهنامه فردوسی، نوار صوتی، تهیه عکس‌های مربوط به رزم دو پهلوان توسط دانش‌آموزان، نمایش فیلم‌ها و پویانمایی‌های مطرح از داستان‌های مرتبط با رزم و ...

منابع تکمیلی

- ۱ از اسطوره تا حماسه. سجاد آیدنلو. ۱۳۸۰. تهران: نشر سخن.
- ۲ اژدها در اساطیر ایران. منصور رستگار فسایی. ۱۳۷۹. تهران: نشر توس.
- ۳ بررسی و مقایسه چهار دوره قهرمانی شاهنامه براساس نقد کهن‌الگویی. غلامعلی فالاح؛ نوشاد رضایی. پاییز ۱۳۹۴. متن پژوهی ادبی. دوره ۱۹، شماره ۶۵. صص ۱۸۹-۱۶۱.
- ۴ بنیان اساطیری حماسه ملی ایران. بهمن سرکاراتی. ۱۳۵۷. دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. شماره ۱۲۵. صص ۱-۶۱.

- ۵ پژوهشی در اساطیر ایران. مهرداد بهار. ۱۳۶۲. تهران: نشر توس.
- ۶ تحلیل اسطوره قهرمان در داستان ضحاک و فریدون براساس نظریه یونگ. محمدرضا امینی. ۱۳۸۱. مجله علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه شیراز. دوره ۱۷. شماره ۲. پیاپی ۳۴. صص ۶۴-۵۳.
- ۷ جایگاه درفش کاویانی در شاهنامه فردوسی. محمد رضایی. بهار ۱۳۹۲. متن پژوهی ادبی. دوره ۱۷. شماره ۵۵، صص ۲۰-۵.
- ۸ جستاری چند در فرهنگ ایران. مهرداد بهار. ۱۳۷۴. چاپ دوم. تهران: انتشارات فکر روز.
- ۹ جنبش‌های اجتماعی در تاریخ اساطیر ایرانی مورد مطالعه: جنبش ایرانی کاوه در شاهنامه. سید سعید زاهد زاهدانی؛ مهتا بذرافکن. پاییز و زمستان ۱۳۹۴، دوره ۷. شماره ۳. صص ۲۴-۱.
- ۱۰ حماسه ملی ایران، تئودور نولدکه. ۱۳۸۴، ترجمه بزرگ علوی، انتشارات نگاه، تهران سرشت اساطیری افراسیاب.
- ۱۱ رؤیا، حماسه، اسطوره. میرجلال‌الدین کزازی. ۱۳۷۶. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- ۱۲ شاهنامه. ابوالقاسم فردوسی. ۱۳۸۵. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره.
- ۱۳ کاوه آهنگر و درفش کاویانی. آرتور کریستین سن. ۱۳۸۴. ترجمه منیژه آخندزادگان آهني. چاپ اول. تهران: انتشارات طهوري.
- ۱۴ فریدون دهقان، کاوه آهنگر و ضحاک دیو. حمیدرضا اردستانی رستمی. بهار ۱۳۹۴. بوستان ادب شعرپژوهی. دوره ۷. شماره ۱. صص ۲۸-۱
- ۱۵ فردوسی پژوهی، منوچهر اکبری، ۱۳۹۰، تهران، خانه کتاب/ کاوه حلقه پیوند اسطوره و حماسه در شاهنامه. محمد بهنام فر؛ صدیقه رستمی. ۱۳۹۰. همایش بین‌المللی بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی در هزاره دوم شاهنامه. دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- ۱۶ مازهای راز. میرجلال‌الدین کزازی. ۱۳۷۰. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
- ۱۷ مبانی هویت ایرانی. قدیر نصری. ۱۳۸۷. تهران: مؤسسه مطالعات ملی و تمدن ایرانی.
- ۱۸ نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار. آرتور کریستین سن. ۱۳۷۷. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: انتشارات چشمه.

کاوه دادخواه

در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر باستان، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی‌نظیر است و پیش‌بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش^۱ فراخواند، درفش^۲ بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت. درفش که پشتیبان آن، دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده و بی‌پناه بود ضحاک، مُعَرَّب اژی دهاک (=اژدها)، در داستان‌های ایرانی، مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی. در اوستا موجودی است، «سه پوزه سه سر شش چشم»، دیوزاد و مایه آسیب آدمیان و فتنه و فساد. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می‌خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس را که مردی پاک دین بود، از پای در می‌آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد سپس در لباس خوالیگری^۳ چالاک، خورش‌هایی حیوانی بدو می‌خورد و خوی بد را در او می‌پرورد.^۴ سپس بر اثر بوسه زدن ابلیس بر دوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می‌روید و مایه رنج وی می‌شود.^۵ پزشکان فرزانه از عهده علاج بر نمی‌آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی در می‌آورد و به نزد ضحاک می‌رود و به او می‌گوید راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سیر داشتن آنها با مغز سیر آدمیان است.^۶ ضحاک نیز چنین می‌کند و برای تسکین درد خود به این کار می‌پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد از کهتران و یا مهتر زادگان^۷ به دیوان او می‌برند و جانشان را می‌گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می‌آورد و به مارها می‌خورد تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد.

در محیطی که پادشاه بیداد پیشه ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت

۱- قلمرو ادبی: مجازاً: قیام.

۲- قلمرو زبانی: پرچم، علم، بیرق.

۳- قلمرو زبانی: خوالیگر: آشپز، طبّاخ. این کلمه صفت شغلی است و از xali به معنی طعام به اضافه «گر» پسوند فاعلی و شغلی ساخته شده است.

۴- قلمرو فکری: این نکته باید برای دانش‌آموزان روشن شود که چرا خورش‌های حیوانی، خوی بد را در انسان می‌پرورد؟

۵- قلمرو ادبی: داستان ضحاک، داستانی کاملاً نمادین است و عناصر و مؤلفه‌های آن نقش‌های نمادین ایفا می‌کنند. بخشی از این نمادها در متن توصیف شده‌اند اما برای درک درست داستان ضحاک، نیازمند بازخوانی نمادهای آن هستیم. «دوش» نماد قدرت و اقتدار است و «بوسه» نشانه التذاذ و التصاق است؛ یعنی با بوسه ابلیس که بر دوش ضحاک می‌نشیند، تمامی اقتدار و قدرت وی از آن ابلیس می‌شود و از آن پس ضحاک، پیوسته ابلیس می‌شود و جز به اراده او رفتار نمی‌کند.

۶- قلمرو فکری: مغز: تأکید بر خرد انسان دارد؛ زیرا ابلیس برای در اختیار گرفتن اراده و قدرت انسان باید بر مغز (خرد و اندیشه) او چیره شود.

۷- قلمرو ادبی: اشاره دارد به اینکه باید مغز جوان باشد؛ جوان، نماد اراده و اقتدار جامعه است، قلمرو فکری: مغز نیروی محرک و به اصطلاح موتور جامعه است. هم از این رو، ابلیس می‌خواهد نیروی کار و تلاش جامعه را مختل کند و برای همین هم هست که هنر خوار می‌شود و جادویی ارجمند می‌گردد.

و کسی ایمن نمی‌توانست زیست. فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه^۱ را در این چند بیت هرچه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای جان خویش به نافرمانی برانگیخت :

۱ چو ضحاک شد بر جهان شهریار	بر او سالیان انجمن شد هزار ^۲
نهان گشت کردار فرزنانگان	پراکنده شد نام دیوانگان ^۳
هنر خوار شد، جادویی ارجمند	نهان راستی، آشکارا گزند ^۴
برآمد برین روزگار دراز	کشید اژدهافش به تنگی فراز... ^۵
۵ چنان بد که ضحاک را روز و شب	به نام فریدون گشادی دو لب... ^۶
ز هر کشوری مهتران را بخواست	که در پادشاهی کند پشت راست ^۷
از آن پس، چنین گفت با موبدان ^۸	که ای پره‌ر با گهر بخردان
مرا در نهانی یکی دشمن است	که بر بخردان این سخن روشن است
به سال اندکی و به دانش بزرگ	گوی، بدترادی ^۹ ، دلیر و سترگ...

۱- کنایه از دوران اختناق. / پارادوکس.

۲- قلمرو زبانی : انجمن شدن : گرد آمدن (افراد، اشیا، زمان و غیره) انبوه شدن. / قلمرو فکری : یعنی هزار سال پادشاهی کرد.

۳- قلمرو زبانی : دیوانگان : مقابل فرزنانگان/ قلمرو فکری : بی خردان و نادانان. راه و رسم دانایان و فرهیختگان از بین رفت و جادوگران مشهور شدند. مفهوم : گوشه نشینی خردمندان و مقام یافتن بی خردان، چیرگی ظلم بر جامعه. / قلمرو ادبی : پراکنده شدن نام کنایه از «مشهور شدن، به قدرت و اعتبار رسیدن» / تضاد بین نهان گشتن و پراکنده شدن نام فرزنانگان و دیوانگان.

۴- قلمرو زبانی : چهار جمله است. / قلمرو فکری : جادویی در برابر هنر قرار می‌گیرد و اگر هنر را شایستگی و توانمندی بدانیم پس جادویی عملی خواهد بود که در برابر شایسته سالاری قرار خواهد گرفت. ضحاک، جادویی را رواج می‌دهد و این نشان می‌دهد که جادویی عملی اهریمنی است. ضحاک برای ادامه کار خود نیز نیازمند این است که همه عوامل خود را به راه جادویی بیاورد :

ز پوشیده رویان یکی شهرناز	دگر پاکدامن به نام ارنواز
به ایوان ضحاک بردندشان	بر آن اژدهافش سپردندشان
ببروردشان از ره جادویی	بیاموختشان کزی و بدخویی
ندانست جز کزی آموختن	جز از کشتن و غارت و سوختن
	(ققنوس، ۴۵/۱)

۵- قلمرو فکری : اژدهافش : مراد ضحاک است. یعنی ضحاک در تنگنا افتاد. روزگارش به تنگی و تلخی گرایید.

۶- قلمرو ادبی : پشت راست کردن : کنایه از ثابت و مستقر شدن. قدرت یافتن.

۷- قلمرو زبانی : موبدان : موبد در اصل معنی روحانی بزرگ. و در اینجا بزرگان روحانی. این گروه همیشه یکی از ارکان حکومت بودند. البته در دوره‌هایی هست که برخی از پادشاهان خواستند از قدرت مغان کم کنند و حتی به قلع و قمع آنها پرداختند اما همیشه حضور آنها در حکومت سنگین بوده است.

۸- قلمرو زبانی : گو : پهلوان، دلیر و شجاع. / بدتراد : بزرگ‌زاده، از نژاد بزرگ. آقای دبیرسیاقی «بترزادی» ضبط کرده است که به معنی «عالی تبار و والانسب» است. (دبیرساقی، ۱۳۸۵، ۸۸/۱)

۱۰. یکی محضر^۱ اکنون بیاید نوشت
 ز بیم سپهد همه راستان
 بر آن محضر ازدها ناگزیر
 هم آنگه یکایک^۲ ز درگاه شاه
 ستم دیده را پیش او خواندند
 ۱۵ بدو گفت مهتر به روی دُرُم^۳
 خروشید و زد دست بر سر ز شاه^۴
 یکی بی زبان مرد آهنگرم
 تو شاهی و گر ازدها پیکری
- که: جز تخم نیکی، سپهد نکشت^۲
 بر آن کار گشتند هم داستان^۳
 گواهی نوشتند برنا و پیر
 برآمد خروشیدن دادخواه
 بر نامدارانش بنشاندند^۵
 که برگوی تا از که دیدی ستم
 که شاها منم کاوه دادخواه^۶
 ز شاه آتش آید همی بر سرم^۷
 بیاید بدین داستان دآوری^۸

۱- قلمرو زبانی: استشهدنامه.

۲- قلمرو فکری: محتوای استشهد نامه این باشد که سپهد (ضحاک) جز نیکی و خیرخواهی نکرده است. بیت پسینی که نیامده، کاملش می‌کند:

نگوید سخن جز همه راستی نخواهد به داد اندرون کاستی

۳- قلمرو فکری: گروهی افراد راست رو هم که در دربار او حضور داشتند و فراخوانده شده بودند، از ترس با آن استشهدنامه موافقت کردند.

۴- یکایک: ناگهان. / قلمرو فکری: در آن لحظه ناگهان از دربار ضحاک، فریاد کاوه بلند شد.

۵- قلمرو فکری: چون بحث استشهدنامه است و ضحاک می‌خواهد خود را دادگر نشان دهد، هم از این رو کاوه را بر نامداران می‌نشاند و در آخر هم می‌بینیم که فرزندش را آزاد می‌کند.

۶- به روی دُرُم: خشمگینانه. / قلمرو فکری: ضحاک خشم بر کاوه نه، بلکه حالتی از خشم و ناراحتی را برای حاضران نشان داد که بگوید از ماجرا متأثر و متأسف است و در بی جبران؛ مصراع دوم بیت مؤید این نکته است. قلمرو ادبی: در مصراع دوم بین دو «که» جناس تام وجود دارد. اولی به معنای حرف ربط، دومی: چه کسی.

۷- قلمرو ادبی: دست بر سر زدن: کنایه از بیان حالت اندوه و تأسف. / قلمرو فکری: من از ستم شاه، ماتم زده‌ام.

۸- قلمرو فکری: «دادخواه» که پس از این ماجراها به صورت لقب و شهرت برای کاوه درمی‌آید، در اینجا به عنوان لقب نیامده است و بلکه در معنی شاک و متظلم است یعنی ای شاه از تو به من ستم رسیده است و من برای دادخواهی و شکایت اینجا آمده‌ام. بیت پسینی هم - که نیامده - این نکته را تأیید می‌کند: بده داد من کامدستم دوان / همی نالم از تو به رنج روان (نسخهٔ دبیر سیاقی ۸۹/۱) در اینجا آیات دیگری هست که در برخی از نسخه‌ها آمده و جزئیات ماجرا را بیشتر توضیح می‌دهد:

ز تو بر من آمد ستم بیشتر	زنی هر زمان بر دلم نیشتر
ستم گر نداری تو بر من روا	به فرزند من دست بردن چرا
مرا بود هزده پسر در جهان	ازیشان یکی مانده است این زمان
ببخشای و بر من یکی در نگر	که سوزان شود هر زمانم جگر
شها من چه کردم یکی بازگوی	وگر بی گناهم بهانه مجوی

۹- قلمرو زبانی: یکی بی زبان مرد آهنگرم: سه ترکیب وصفی: یک مرد بی زبان آهنگر هستم. / قلمرو ادبی: آتش: استعاره از ستم. / مصراع دوم کنایه: اینکه از شاه بلا و ستم دیده‌ام.

۱۰- قلمرو زبانی: گر: به معنی یا است. / قلمرو فکری: اگر تو پادشاه هستی یا پادشاه ماردوشی، باید دربارهٔ سرگذشت من قضاوت نمایی.

چرا رنج و سختی همه بهر ماست^۱...
 شگفت آمدش کان سخن‌ها شنید
 به خوبی بچُستند پیوند او^۲
 که باشد بر آن محضر اندر گوا
 سبک، سوی پیران آن کشورش،
 بریده دل از ترس گیهان خدیو^۳
 سپردید دل‌ها به گفتار او^۴
 نه هرگز براندیشم^۵ از پادشا
 بدزد و بسپرد محضر به پای^۶
 برو انجمن گشت بازارگاه
 جهان را سراسر سوی داد خواند^۷
 بیوشند هنگام زخم درای^۸،
 همانکه ز بازار برخاست گرد
 که‌ای نامداران یزدان پرست

که گر هفت کشور به شاهی تورااست
 ۲۰ سپهد به گفتار او بنگرید
 بدو باز دادند فرزند او
 بفرمود پس کاوه را پادشا
 چو برخواند کاوه، همه محضرش
 خروشید کای پایمردان دیو^۹
 ۲۵ همه سوی دوزخ نهادید روی
 نباشم بدین محضر اندر گوا
 خروشید و برجست لرزان ز جای
 چو کاوه برون شد ز درگاه شاه
 همی‌برخروشید و فریاد خواند
 ۳۰ از آن چرم، کاهنگران پشت پای
 همان، کاوه آن بر سر نیزه کرد
 خروشان همی‌رفت نیزه به دست

۱- قلمرو فکری: این بیت را باید از شاه بیت‌های ادبیات انتقادی به حساب آورد؛ می‌گوید: چرا باید از جهان پادشاهی تو، تنها رنج و سختی‌اش بهره‌ما باشد.

شماریت با من بیاید گرفت	بدان تا جهان ماند اندر شگفت
مگر کز شمار تو آید پدید	که نوبت به فرزند من چون رسید؟
که مارانت را مغز فرزند من	همی‌داد باید به هر انجمن

۲- پیوند کسی را جستن: اتحاد و اتصال و یگانگی او را جلب کردن. (دبیر سیاقی ۱/ ۹۰)

۳- قلمرو زبانی: پایمرد: دستیار. دیو: هر سرکش و متمرد، خواه از جنس انس و خواه از دیگر حیوانات و ابلیس که فارسیان اهرمن و دیو خوانند (آندراج)
 قلمرو ادبی: دیو، استعاره از ضحاک.

قلمرو فکری: دیو: دیوه Daiva (خدای دروغین، اهریمن) که بعدها دیو Dev و امروزه دیو Div شده است. کلمه‌ای است فارسی و بسیار قدیمی. نوعی از شیاطین، گمراه و کج اندیش، کج طبع و کنایه از قهر و غضب (برهان)

۴- قلمرو زبانی: گیهان خدیو: خدای جهان. / گیهان خدیو: ترکیب اضافی مقلوب. / قلمرو ادبی: دل از ترس بریدن: کنایه از ترسیدن / دل سپردن: کنایه از پذیرفتن / روی نهادن: کنایه از رفتن، گرایش / روی و او / دیو و خدیو: جناس ناهمسان دارند. / قلمرو فکری: ای حامیان ضحاک از خدای جهان نمی‌ترسید... موقوف المعانی با بیت بعد.

۵- قلمرو فکری: جای شما در جهنم است، چون مطیع فرمان‌های ضحاک هستید.

۶- قلمرو زبانی: براندیشم: براندیشیدن: ترسیدن، ملاحظه کردن. / نه: نه نفی است و برای تأکید اول جمله می‌آید.

۷- قلمرو زبانی: سپردن: در تداول سپردن. = سپاردن. در اینجا لگدمال کردن. از جمله معانی دیگر آن: انجام دادن؛ طی کردن: کاری که نه کار نوبست مسپار / راهی که نه راه نوبست مسپیر.

۸- قلمرو ادبی: داد، با توجه به «فریاد» ایهام تناسبی دارد: ۱- عدل و داد و ۲- داد و فریاد/ جهان: مجازاً مردم جهان.

۹- قلمرو زبانی: زخم: ضربه / درای: پتک آهنی. / همان چرمی که آهنگرها هنگام ضربه زدن با پتک با آن روی پای خود را می‌پوشاند. / پشت در مصرع، معنی ضد می‌دهد؛ یعنی روی.

دل از بند ضحاک بیرون کند^۱
 جهان آفرین را به دل، دشمن است...
 جهانی بر او انجمن شد، نه خُرد
 سراندرکشید و همی رفت راست
 بدیدندش آنجا و برخاست غَو^۲...
 جهان پیش ضحاک وارونه دید
 سری پر ز کینه، دلی پر ز داد...
 چه پیران که در جنگ دانا بدند^۳
 ز نیرنگ^۴ ضحاک بیرون شدند...
 ز لشکر سوی کاخ بنهاد روی...
 بیامد فریدون به کردار باد
 بزد بر سرش تَرگ^۵ بشکست خُرد
 به کوه دماوند، کردش به بند
 جهان از بد او همه پاک شد
 شاهنامه، فردوسی

کسی کاو هوای فریدون کند
 بپوید^۶ کاین مهتر آهرمن^۷ است
 ۳۵ همی رفت پیش اندرون^۸، مرد گُرد
 بدانست خود کافریدون کجاست
 بیامد به درگاه سالار نو^۹
 فریدون چو گیتی بر آن گونه دید
 همی رفت منزل به منزل چو باد
 ۴۰ به شهر اندرون هرکه بُرنا بُدند
 سوی لشکر آفریدون شدند
 پس آنگاه ضحاک شد چاره جوی
 ز بالا چو پی بر زمین برنهاد
 بر آن گُرزه گاوسر^{۱۰} دست برد
 ۴۵ بیاورد ضحاک را چون نوند^{۱۱}
 از او نام ضحاک چون خاک شد

۱- قلمرو ادبی: دو کنایه متضاد: هوای کسی کردن ≠ سراز بند کسی بیرون کردن.

۲- قلمرو زبانی: بپوید: برخیزید، حرکت کنید. / حرف «را» فک اضافه است. دشمن جهان آفرین

۳- قلمرو زبانی: آهرمن: اهریمن. شیطان. قلمرو فکری: مصراع دوم تعریف آن است: اهریمن که دشمن جهان آفرین است. در دین زرتشتی، آفرینندهٔ بدی و پلیدی و زشتی و نادانی و ستم است. در دوران اسلامی معادل شیطان و ابلیس قلمداد شده است. اهریمن (اوستا aiwi. gatay) مهاجم، نابود کننده، مخالف و دشمن. (بندهش هندی، بهزادی، ص ۲۱۹)

اهریم در اوستا به صورت Angra-mainya است جزء اول به معنی «بد و خبیث» و جزء دوم همان است که در فارسی «منش» شده است مجموعاً یعنی خرد خبیث و پلید. (حاشیه برهان و نیز رزم نامه ص ۷۹) اهریمن در شاهنامه در مقابل انسان تعریف و شناخته می شود: انسان با خرد و اهریمن با جادو و بی خردی - چنان که در جای دیگری نیز بدان اشاره رفت. فریدون دو فرزند خود (سلم و تور) را اهریمن می خواند، چون از خرد انسانی پالوده اند:

بگوی آن دو ناپاک بیهوده را دو اهریمن مغز پالوده را

در شاهنامه، اهریمن و دیو به یک معنی آمده اند: در داستان «کیومرث»، دشمن او را اهریمن می نامد ولی بچهٔ اهریمن را «دیوبچه» می گوید.

۴- قلمرو زبانی: پیش اندرون: در پیش، پیشاپیش. قلمرو فکری: کاوهٔ پهلوان، پیشاپیش می رفت و سپاهی انبوه گرد او جمع شدند.

۵- قلمرو زبانی: سالار نو: امیر و پادشاه نو، و منظور فریدون است.

۶- قلمرو زبانی: غو: بانگ و فریاد.

۷- قلمرو فکری: در شهر جوانان و همچنین پیران کار آزموده در جنگ. (موقوف المعنی با بیت بعدی)

۸- قلمرو زبانی: نیرنگ: در اینجا یعنی طلسم و جادو؛ مکر و حیل. به لشکر فریدون پیوسته و از دام و مکر حکومت ضحاک رستند.

۹- گُرزه گاوسر: گُرزی که سر آن به شکل سر گاو بود.

۱۰- تَرگ: (کلاه خود).

۱۱- نوند: اسب تندرو.

آگاهی‌های فرامتنی

گرز گاوسر فریدون و منشأ آن:

از آنجا که پهلوان شخصیتی است یگانه و استثنایی و کارنامه‌ای دارد از پیش پرداخته که سرنوشت او را از گاه زادش تا لحظه مرگ، از سرگذشت یک نواخت و پرادیار خیلِ عوام و انبوه مردمان جدا کرده و یل سرافراز را به سان مظهری آرمانی از یارستن و نریمانی و دیگر توانایی‌های سزاوار انسان شناسانده، به صورت شخصی بغانه و خدای گونه در مرز بین ایزدان و مردمان قرار می‌دهد، به همان ترتیب ساز و برگ‌ها و متعلقات پهلوان نیز اغلب ویژگی‌های خاص و استثنایی و خارق‌العاده دارند، به ویژه سلاح رزم او دارای مشخصاتی است که آن را از دیگر جنگ افزارها متمایز می‌کند. (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۳۶۴) یکی از پرکاربردترین سلاح گرز گاوسر است که ایزدان و پهلوانان هند و اروپایی از آن استفاده می‌کنند. این واژه در کهن‌ترین بخش اوستا یعنی گاهان، در «اهونودگاه یسنا ۳۲، بند ۹» به صورت vadra (پورداوود، ۱۳۸۲: ۸۲) و در اوستای جدید به صورت vazra آمده است که در فارسی با تبدیل شدن «واو» به «گاف» و قلب دو حرف «ر» و «ز» با یکدیگر، به صورت گرز درآمد است (همان: ۸۴).

در اخبار الطوال (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۰) آمده که فریدون با گرز آهنی، ضربتی بر فرق سر ضحاک زد. گاهی گرز فریدون به پتک آهنین (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۱۳) تشبیه شده که احتمالاً تحت تأثیر روایات کاوه آهنگر به این نام خوانده شده است. اما مشخصه‌ای که فریدون را از دیگر گرزوران هند و اروپایی جدا می‌کند، گاوسر یا گاو شکل بودن گرز اوست. در اوستا چنین مشخصه‌ای درباره گرز فریدون نیامده است. در متون پهلوی هم به جز یک متن، ویژگی گاوسری برای این گرز ذکر نشده است. در دادستان دینیگ (۸۳، ۳۶) در شرح بند گسستن ضحاک در هزاره اوشیدر، آمده است که سامان گرشاسب با گرز گاوسار gad gāwsār ضحاک را در هم می‌کوبد.

این گرز همان گرسی است که فریدون در نبرد با ضحاک از آن استفاده کرده بود. در شاهنامه نیز نخستین بار نام گرز گاوسر در داستان فریدون و ضحاک به میان می‌آید؛ آن قسمت از داستان که فریدون آماده نبرد با ضحاک می‌شود و نقش گرسی گاوسر را بر خاک می‌کشد و بدین ترتیب، شکل سلاحی را که می‌خواهد با آن به جنگ ضحاک برود، به آهنگران نشان می‌دهد. در نتیجه اختراع گرز گاوسر به فریدون نسبت داده شده و او اولین کسی است که از این سلاح استفاده می‌کند. علاوه بر این قسمت از شاهنامه، در داستان آنجا که می‌گوید سه چیز از فریدون به یادگار مانده، به گرز گاوسر اشاره می‌کند:

یکی تخت و آن گرزۀ گاوسار که مانده ست از او در جهان یادگار

سه دیگر کجا هفت چشمه کمر همی خواندی نام او دادگر

(ن. ک: گرز گاوسر فریدون و منشأ آن، محمود جعفری دهقی، مجید پوراحمد،

مجله ادب فارسی، دوره ۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، صص ۵۷-۳۹)

کارگاه متن پژوهی

وضعیت واژگان در گذر زمان

معنای واژه‌ها ثابت و همیشگی نیست و در طول زمان دچار تغییر و تحوّل معنایی شده‌اند و برای هر واژه در گذر زمان یکی از چهار وضعیت زیر پیش می‌آید :

الف) واژگان متروک : به علل سیاسی، مذهبی، فرهنگی، یا اجتماعی واژگان زیر از فهرست واژگان حذف شده‌اند؛ مانند :

برگستوان (پوشش اسبان و جنگاوران)، سوفار (دهانه تیر)، خوازه (طاق نصرت)، خوان (سفره)، دستار (عمّامه، دستمال)، آزنداک (رنگین کمان)، ملطّفه (نامه)، چهار آینه (لباس جنگی)، خوالیگر (آشپز)، باره (اسب)

ب) کاربرد واژگان با تحوّل معنایی : با از دست دادن معنای پیشین معنای جدید پذیرفته‌اند.

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
دستور	وزیر، اجازه، مشاور	فرمان، دستور زبان
تماشا	راه رفتن، گردش کردن	نگاه کردن به چیزی یا کسی
کتیف	متراکم و انبوه	آلوده و ناپاک
سفینه	کشتی	وسیله‌ای برای فضاوردی
سوگند	گوگرد	قسم

پ) کاربرد واژگان بدون تغییر معنا : با حفظ معنای قدیم به حیات خود ادامه می‌دهند؛ مانند :

گریه، خنده، شادی، زیبایی، دست، پا، چشم

ت) کاربرد واژگان با گسترش معنایی : واژگان با حفظ معنای قدیم، معنای جدید پذیرفته‌اند.

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
یخچال	یخچال‌های طبیعی زمین	وسیله‌ای برای سرد نگه داشتن غذا
زین	زین اسب	زین دوچرخه
سپر	ابزار جنگی	سپر ماشین
رکاب	حلقه آویخته از زین اسب	رکاب دوچرخه
پیکان	نوک تیر	نام اتومبیل

توجه: تغییر معنایی برای بیان معانی مفاهیم یا پدیده‌های جدید که در طول دوران گذشته وجود نداشته‌اند، همیشه سعی کرده است با تغییر ساختار فرهنگی و سیاسی همان دوره مطابقت داشته باشد.

کنج حکمت

کاردانی

کشتی‌گیری بود که در زورآزمایی شهره بود؛ بدر در میدان او هلالی بودی^۱ و رستم به دستان او زالی.
با جوانان چو دست بگشادی پای گردون پیر برستی^۲
روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرّج بردند؛ ناگاه کشتی‌گیر از کناره‌ای درآمد و نبرد خواست، خلق در
وی حیران شدند؛ زور بازویی که کوه به هوا بردی!
از هر طرف نفیر برآمد. در حال که کشتی‌گیر دست بر هم زد، پایش بگرفتم و سرش بر زمین محکم زدم.
گفتم: «علم در همه بایی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرّد^۳، جز حسرت‌روزگار نیست.»
زور داری، چون نداری علم کار لاف آن توان به آسانی زدن^۴
روضه خلد، مجد خوفی

تحلیل متن

متن، تأکید دارد بر اینکه «علم و مهارت» باید توأمان باشد؛ کاردانی و کامیابی هم به همراه بودن این دو است.

۱- قلمرو ادبی: بدر در میدان او هلالی بودی: بدر مجاز از تنومند و قوی هیکل. هلال: مجاز از لاغر و میان تهی.
۲- قلمرو ادبی: دست گشادن: سرشاخ شدن، کنایه از زورآزمایی کردن، کشتی گرفتن. / قلمرو فکری: گردون پیر: فلک که در زمین زدن نسل بشر، سابقه دارد. پیری در اینجا یعنی تجربه. آن کشتی‌گیر وقتی با جوانان کشتی می‌گرفت، از فلک پیر و باتجربه نیز، پخته تر و با تجربه تر خود را نشان می‌داد و بر آنها غلبه می‌کرد.
۳- قلمرو زبانی: استعداد مجرّد: استعداد به تنهایی.
۴- قلمرو فکری: نمی‌توان به آسانی ادعای زورمندی کرد، وقتی دانش استفاده درست از زور و توانایی خود را نداری.